

خلقت و ساختمان بدنی بردیگر همجنساش برتری و تمایز است ولی این خاصیت درغیرانسان برحسب فطرت و رهبری خدایی است نه بمقتضای اندیشه و سیاست .
او بهر چیزی خلقتش را ببخشید سپس او را رهبری کرد^۱ .

فیلسوفان هنگامیکه میخواهند نبوت را اثبات کنند باستدلال منطقی میردازند و آن را خاصیت طبیعی برای انسان می‌شمرند و این برهان را تا غایت آن^۲ بدینسان اثبات میکنند که ناچار بشر باید در زیر فرمان حاکمی باشد سپس میگویند و آن حاکم باید دارای شریعتی از جانب خدا باشد و یکی از افراد بشر آن را آورده باشد و آن فرد باید بسبب ودایعی که خدا از خواص هدایت خویش بوی می‌سپارد از دیگران متمایز باشد تا مردم بوی تسلیم شوند و شریعت او را بپذیرند و فرمانروایی او در میان ایشان و بر آنان بی‌انکار و بی‌نکوهش و تقبیح^۳ کمال پذیرد . ولی این قضیه را چنانکه می‌بینید حکما نمیتوانند با برهان ثابت کنند زیرا موجودیت و زندگانی بشر بی‌آمدن پیامبرانی هم ممکن است تحقق یابد و این امر بوسیله مقرراتی است که حاکم بین خویش یا بنیروی عصیانی که بقدرت آن بشر را مقهور می‌سازد بر مردم فرض میکند و آنانرا به پیروی از طریقه خود وامیدارد . و اهل کتاب و پیروان پیامبران نسبت بمجوس که کتاب آسمانی ندارند اندک می‌باشند ، چه اینان اکثریت مردم جهان‌اند و با همه اینها گذشته از حیات و بقا دارای دولتها و آثار و یادگارها بوده‌اند و تا این روزگار نیز همچنان بر همان وضع بسر می‌برند و در اقلیم‌های غیر معتدل شمالی و جنوبی سکونت دارند و زندگانی آنان بیگمان برخلاف زندگی مردمانی است که بصورت هرج و مرج و بی‌حاکم بسر می‌برند ، چه اگر چنین می‌بود امکان نداشت بحیات خود ادامه دهند . و بدینسان عدم صحت نظریه حکما در وجوب نبوتها آشکار میگردد و معلوم میشود که این مسئله بامور منطقی و عقلی مربوط نیست بلکه از راه شرع باید بشبوت رسد ، چنانکه روش گذشتگان ملت اسلام نیز چنین بوده است و خدای کامیابی دهنده و رهبری کننده است .

۱- اعطی کل شیء خلقه ثم هدی . س : ۲۰ . طه . آ : ۵۲ . ۲- در «ینی» : غایته است و در نسخ دیگر : غایه .
۳- در «ینی» ولانثرب و در چاپهای دیگر : ولانثرف است .

مقدمه دوم

درباره قسمت آباد و مسکون زمین و اشاره بیرخی از آنچه در آن هست چون : دریاها^۱ و رودها و اقلیمها

در کتب حکیمانی که در احوال جهان مینگرند آمده است که : شکل زمین کروی است و عنصر آب آنرا فرا گرفته چنانکه گویی زمین چون دانه انگوری بر روی آب است ، آنگاه آب از برخی از جوانب آن زایل شده از آن سبب که خدا اراده کرد جانوران را در روی زمین بیافریند و زمین را بوسیله نوع بشر که بر دیگر جانوران ستم خلافت دارد آبادان کند و ممکن است توهم شود که آب در زیر زمین است ولی چنین نیست بلکه زیر واقعی و طبیعی زمین وسط کره آنست که مرکز آن باشد و بسبب ثقلی که در اشیاء هست همه چیز بدان مرکز رانده میشود و دیگر نقاط جوانب زمین شمرده می شوند و اما آبی که زمین را فرا گرفته بر فراز آنست و اگر گفته شود قسمتی از آن در زیر زمین است ، باعتبار و نسبت جهت دیگر آن خواهد بود . و اما قسمتی از زمین که آب از آن زایل شده نیمی از سطح کره آنست بشکل دایره ای که عنصر آب از همه جهات بر آن احاطه یافته است و این آبهارا که دریایی عظیم است دریای محیط مینامند و آنرا بلایه^۲ ، بتفخیم لام دوم ، واقیانوس هم میخوانند و این دو نام عجمی است و هم بدان دریای سبز و سیاه هم گفته میشود . سپس باید دانست که در این قسمت خشکی و از آب برآمده زمین که برای عمرانست ، بیابانهای بایر تهی از سکنه بیش از قسمت مسکون و آباد آنست . و باز نواحی نامسکون در جهت جنوب کره زمین بیش از جهت شمال آن

۱- در تمام جاها : اشجار (درختان) است ولی در «ینی» بحار آمده که صحیح هم همین است . ۲- بمقیده دسلان این کلمه ممکن است تحریفی از ثلاث (L' Atlantique) باشد که نخست به ثلاثه و آنگاه به بلایه تحریف شده است چنانکه بکری در ضمن وصف افریقای شمالی در تألیف خود بجای کلمه اطلس (Atlas) «اذلنت» بکار برده است و بنا بر این جغرافی نویسان اسلامی کلمه اطلس را میدانسته اند .

وجود دارد. و قسمت معمور آن قطعه ایست که بجانب شمالی مایلتر است و بشکل مسطحی کروی میباشد و از جهت جنوب به خط استوا و از جهت شمال بخطی کروی منتهی میشود. و در پشت آن خط، کوههایی است که میان عنصر آب و آن قسمت فاصله است و در میان آن دو، سد یا جوج^۱ واقع است و این کوهها بسوی مشرق متمایل است و از مشرق و مغرب نیز بوسیله دو قطعه از دایره محیط بعنصر آب منتهی میشود.

و گویند قسمت از آب برآمده زمین باندازه نصف، یا کمتر، از تمام کره زمین است و ازین قسمت ربع آن معمور است و این ربع مسکون بهفت قسمت تقسیم میشود که آنها را اقالیم^۲ هفتگانه مینامند و خط استوا که سیر آن از مشرق به مغرب است کره را بدو نیم بخش میکند و آن خط طول زمین و بزرگترین خط در سطح کره آنست چنانکه منطقه فلك البروج^۳ و دایره معدل النهار^۴ بزرگترین خط در فلك است و منطقه البروج به سیصد و شصت درجه تقسیم میشود و هر درجه، از مسافت زمین، بیست و پنج فرسخ است و هر فرسخ دوازده هزار ذراع در سه میل است زیرا میل چهار هزار ذراع است و هر ذراع بیست و چهار انگشت و هر انگشت شش حبه جو است که آنها را در پهلوی هم ردیف کنند چنانکه پشت یکی بشکم دیگری بچسبد. دایره معدل النهار که فلك را بدو نیم تقسیم میکند و با خط استوای کره زمین مقابل است باهریک از دو قطب نود درجه فاصله دارد ولی آبادانی در جهت شمالی خط استوا شصت و چهار درجه است و بقیه آن بسبب شدت سرما و یخبندان نامسکون و تهی از آبادانی است چنانکه بعلت شدت گرما کلیه جهت جنوب نیز نامسکونست، و ما در آینده همه اینها را بیان خواهیم کرد. انشاء الله تعالی.

آنگاه باید دانست که آنانکه از این قسمت معمور خبر داده اند و درباره حدود و نواحی و شهرها و کوهها و رودها و دشتها و ریگزارهای آن گفتگو

۱- ساکنان شمال کره زمین از اولاد یافت (فهرست نخبة الدهر). درباره سد یا جوج و مأجوج رجوع به ص ۴۸ ج ۶ معجم البلدان یا قوت شود. ۲- جمع اقلیم مغرب از کلمه یونانی (Klima) که در فارسی آنرا کشور میخوانند، رجوع به معجم البلدان ج ۱ شود. ۳ و ۴ - رجوع به ص ۷۲ التفهیم ابوریحان شود.

کرده‌اند و مانند بطليموس در کتاب جغرافيا و صاحب‌کتاب رجرا^۱ پس از وی ، آنرا به هفت بخش قسمت کرده‌اند که آنها را اقلیم هفتگانه مینامند ، و این تقسیم باحدودی خیالی میان مشرق و مغرب است و اقلیم مزبور درعرض برابر و درطول مختلف‌اند ، ازینرو اقلیم نخستین از اقلیم پس از آن درازتر است و همچنین دوم از آن دیگر تا آخر ، و بنابراین اقلیم هفتم از همه کوتاهتر میباشد ، چه وضع دایره‌ای که بسبب زایل شدن آب از کره زمین پدید آمده چنین اقتضا میکند . و هر یک از این اقلیمها در نزد آنان به ده قسمت از مغرب بمشرق بطور متوالی تقسیم میشود و در هر قسمتی اخباریست درباره کیفیت آن سرزمین و چگونگی آبادی آن . و گفته‌اند از این دریای محیط در جهت مغرب در اقلیم چهارم دریای معروف روم جدا میشود . بدینسان که از خلیج تنگی بعرض دوازده میل یا نزدیک بآن میان طنجه و طریف آغاز میشود و این قسمت را زقاق^۲ مینامند سپس بسمت مشرق میرود و وسعت مییابد و بعرض ششصد میل میرسد و پایان آن در آخر بخش چهارم اقلیم چهارم است که از آنجا تا مبدأ آن هزار و صد و شصت فرسخ است و در آنجا بر سواحل آن کشور شام میباشد و از جهت جنوب آن سواحل مغرب بر آن واقع است که اول آن طنجه نزدیک خلیج است و سپس افریقیه و آنگاه برقه و اسکندریه واقع است .

و از جهت شمال ، قسطنطنیه نزدیک خلیج و سپس بترتیب بلاد بنادقه (ونیز)^۳ و روم و فرنگ و اندلس تا طریف بر آن واقع است که نزدیک زقاق و مقابل طنجه میباشد . و این دریا را بحر رومی و شامی مینامند [و در آن جزایر آباد بسیاری است که جزایر بزرگ آنها عبارتند از :]^۴ اقریطش^۵ و قبرس و صقلیه^۶ و میورقه^۷

۱- در چاپهای مصر و بیروت : «زخار» و در چاپ کاترمر «رجار» و صحیح چاپ اخیر است ، چه کلمه مزبور مغرب روزر (Roger) میباشد که نام پادشاه سیسیل بوده است و ادیسی کتاب تزهة المشتاق را بنام وی نوشته است . در اعلام و بلوغ الارب رجوع به الاعلام زرکلی ج ۳ ص ۹۷۱ و بلوغ الارب ج ۳ ص ۳۸۲ شود . ۲- دریای زقاق قنکه جبل الطارق است میان طنجه و جزیره الخضراء (الجزیره) که در ممالک مغرب واقع است (المنجد) . ۳- یا بندقیه (Venise) . ۴- قسمت داخل کروش از «ینی» است . در چاپهای مصر و بیروت چنین است : و در آن جزایر بزرگ بسیاری است که همه مسکون و آباد است . ۵- کرت (La Crête) . ۶- سیسیل (Sicile) . ۷- مازرک (Majorque) .

و سردانیه^۱ و دانیه^۲.

گویند (جغرافیدانان) و از دریای رومی دو دریای [مواج و بسیار آب]^۳ از دوتنگه - در جهت شمال جدا میشوند. یکی از آنها روبروی قسطنطنیه است که از دریای مدیترانه همچون تنگه‌ای آغاز میشود و عرض آن باندازه‌ایست که میتوان از يك ساحل آن بساحل دیگر تیری پرتاب کرد.

و آنگاه که بمسافت سه روز راه دریا نوردان از دریای رومی دور میشود (و در دریای مرمره پیش میرود) بقسطنطنیه میرسد سپس عرض آن باندازه چهار میل پهن‌تر میشود و باندازه شصت میل امتداد می‌یابد و در این وضع آنرا خلیج قسطنطنیه مینامند.

آنگاه از مدخلی که عرض آن شش میل است بدریای نیطش^۴ امتداد می‌یابد و این دریایی است که از آنجا به ناحیه شرق منحرف میشود و از سرزمین هرقلیه^۵ میگذرد و به ممالك خزر منتهی میشود و از دهانه آن تا ممالك مزبور هزار و سیصد میل است و بر سواحل این دریا از دوسوی ملت‌های روم و ترك و برجان^۶ و روس میباشند.

و دریای دوم از دو خلیج دریای روم، دریای ونیز است که از کشور روم بسمت شمال خارج میشود و هرگاه به شنت انجل^۷ منتهی گردد در جهت مغرب بسوی بلاد ونیز منحرف میشود و بکشور انکلایه^۸ منتهی میگردد و از مبدأ آن تا کشور مزبور هزار و صد میل است، و بردوکناره آن ملت‌هایی چون: ونیزیان و رومیان و دیگر اقوام میباشند و آنرا خلیج بنادقه (ونیز) مینامند. و گویند از این

۱- ساردین (Sardaigne). ۲- دنیه (Dénia) ۳- این ترجمه بحران زاخران، از «ینی» است. در جایهای مصر و بیروت: بحران آخران: دو دریای دیگر است. ۴- در تمام جایها نیطش (Nitoch) است که بقول دسلان تحریفی از کلمه بنطش (Bontoch) یعنی (Pontus) میباشد. و ابوریحان «بنطس» و دمشقی در نخبه البحر «نیطس» آورده‌اند و این همان دریای سیاه یا اسود یا مارابزنده است و رجوع به معجم البلدان شود. ۵- چاپ (ك) هرقله، بقول یاقوت (بکسر ه و فتح ق - ل) شهرست در روم (Herclée). ۶- Bulgares. ۷- بجز چاپ (ب) در تمام جایها بجای «شنت انجل» «سمت الجبل» است، مغرب: (Monte San Angelo). ۸- در چاپ (ب) انکلایه: در جایهای دیگر انکلایه و در ترجمه دسلان چنین است: (Ankaliya Le Pays d' Aquilée).

دریای محیط نیز از خاور و برسیزده درجه در شمال خط استوا دریای بزرگ پهناوری منشعب میگردد که اندکی بجنوب میگذرد تا به اقلیم نخست می‌رسد سپس در داخل آن اقلیم بسوی باختر میگذرد و در بخش پنجم آن به حبشه و زنگبار و بلاد باب‌المنذب منتهی میشود و مسافت این بلاد از مبدأ آن چهار هزار و پانصد فرسنگ مییاشد و این دریا را دریای چین و هند و حبشه مینامند و از جهت جنوب بلاد زنگبار و بلاد بربر در سواحل آنست که امرؤ القیس در شعر خویش از آن نام برده است^۱ و این بربرها از قبایل بربر مغرب نیستند، سپس شهر مقدشو^۲ و آنگاه شهر سفاله و سرزمین واق و واق و هم اقوام و ملل دیگری بر سواحل آن سکونت دارند. پس از نواحی مزبور بجز دشتهای بی‌آب و گیاه و مناطق نامسکون اثری یافت نمیشود و بر کرانه های شمالی این دریا در مبدأ آن کشور چین و پس از آن بلاد هند و سند واقع اند و پس از آنها سواحل یمن از قبیل احقاف و زبید و جز اینها قرار دارند و بلاد زنگبار در پایان آن است و پس از آن حبشه^۳ واقع است. و گفته اند ازین دریای حبشی دو دریای دیگر هم جدا میشود: دریای نخست از قسمت پایان آن نزدیک باب‌المنذب نخست همچون تنگه‌ای آغاز میگردد آنگاه وسعت می‌یابد و بسوی شمال و اندکی بطرف مغرب میرود تا به شهر قلزم در بخش پنجم اقلیم دوم منتهی میشود که مسافت هزار و چهارصد میل از مبدأ آن فاصله دارد و این را دریای قلزم و دریای سویس مینامند و از آنجا میان قلزم و فسطاط مصر سه مرحله راه است و از جهت خاور سواحل یمن و سپس حجاز و جدّه بر آن واقع است و آنگاه مدین و ایله و فاران در پایان آن قرار دارند.

و از جهت باختر سواحل صعید و عیذاب و سواکن و ذیلع و آنگاه کشور حبشه^۴ نزدیک مبدأ آنست و آخر آن نزدیک قلزم با دریای روم در نزدیکی عریش روبرو است و میان دو نقطه مزبور شش مرحله فاصله است و پیوسته سلطانان اسلام و پادشاهان پیش از آنان در صدد بودند مسافت میان آنها را بشکافند ولی این امر

۱- و آن شعر اینست:

على كل مقصود الدنيا بما عاود برید السرى بالليل من خيل بربرا

۲- Magadoxo. ۳- در چاپ (ب) و نسخه (ینی) بجای «حبشه»، «بجه» است. ۴- بجه (ب) (ینی).

پایان نیافت .

و دریای دوم که از دریای حبشه منشعب میگردد موسوم به خلیج سبز است^۱ این دریا از میان کشور سند و احقاف یمن جدا میگردد و بسوی شمال با انحراف کمی به مغرب میگردد تا به ابله از سواحل بصره واقع در بخش ششم اقلیم دوم میرسد و مسافت چهارصد و چهل فرسنگ از مبدأ آن فاصله دارد و این را دریای فارس می نامند . و از سوی خاور ، سواحل سند و مکران و کرمان و فارس بر آن واقع است و ابله دریایان آن است . و از سوی باختر سواحل بحرین و یمامه و عمان و شحر و احقاف ، نزدیک مبدأ آن واقع اند و در میان دریای فارس و قلزم جزیره العرب واقع است و همچون پیشرفتگی خشکی در دریا است که از جنوب دریای حبشه و از باختر دریای قلزم و از خاور دریای فارس آنرا احاطه کرده اند و این قسمت خشکی که بمسافت هزار و پانصد میل میان شام و بصره واقع است بعراق منتهی میشود و در این فواصل کوفه و قادسیه و بغداد و ایوان مداین و حیره واقع است و در عقب آن نواحی ملتھایی از عجم مانند ترکان و خزران و دیگران سکونت دارند . و در نواحی باختر جزیره العرب کشور حجاز و در خاور آن کشور یمامه و بحرین و عمان و در جنوب آن کشور یمن واقع است و سواحل آن بردریای حبشه واقع میباشد . و گویند در این قسمت معمور دریای دیگری است که از دیگر دریاها مجزا میباشد و در ناحیه شمال در سرزمین دیلمان واقع است و آنرا دریای گرگان و طبرستان مینامند . طول آن هزار میل و عرض آن ششصد میل است و در باختر آن آذربایجان و دیلم و در خاور آن سرزمین ترکان و خوارزمیان و در جنوب آن بلاد طبرستان و در شمال آن سرزمین خزران و لانها واقع است . اینها است تمامت دریاها و مشهوری که جغرافیدانان آنها را یاد کرده اند . گویند درین قسمت آباد جهان رودخانه های بسیاریست که بزرگترین آنها چهار رود است بدینسان : نیل ، فرات ، دجله و رود بلخ موسوم به جیحون . اما مبدأ رود نیل از کوهی عظیم آغاز میشود که شانزده درجه در پشت خط استوا و

۱ - منظور خلیج فارس است .

روبروی بخش چهارم اقلیم نخستین واقع است. و آنرا کوه قمر می نامند و درروی زمین کوهی بلندتر از آن معلوم نشده است. چشمه سارهای بسیاری از آن روانست که برخی از آنها در دریاچه ای واقع در همان ناحیه می ریزند و بعض دیگر در دریاچه دیگری فرو میروند. سپس رودهایی از دودریاچه مزبور خارج میشوند که همه در يك دریاچه نزدیک خط استوا بفاصله ده بارانداز از کوه مزبور می ریزند و از این دریاچه دو رود خارج می گردد، یکی از آنها به سمت شمال جریان می یابد و از کشور نوبه میگذرد و سپس بکشور مصر میرسد و وقتی از مصر (قاهره کهنه) عبور میکند بشاخه هایی نزدیک بهم منشعب میگردد که هریک از آنها را خلیج (نهر) مینامند و همه آنها نزدیک اسکندریه بدریای روم می ریزند و آنرا نیل مصر مینامند و درنواحی شرقی آن صعيد و در قسمت های باختری آن واحه ها است و رود دیگری که از دریاچه مزبور خارج میشود بسمت باختر متوجه است و این جهت را همچنان می پیماید تا سرانجام در دریای محیط می ریزد و آن را نیل سودان مینامند و عموم ملتهای سیاه پوست در دو کد ره آن سکونت دارند.

و اما فرات از کشور ارمنستان در بخش ششم اقلیم پنجم سرچشمه میگیرد و بسمت جنوب سرازیر میشود و از کشور روم و ملطیه تامنچ میگذرد، سپس بترتیب از صفین ورقه و کوفه عبور میکند تا به مرداب میان بصره و واسط منتهی میشود و از آنجا در دریای حبشه می ریزد و در مسیر آن رود های بسیار بدان می پیوندد و رود های دیگری از آن جدا میشود که در دجله می ریزند.

و منبع رود دجله نیز از چشمه ایست که در بلاد خلاط ارمنستان واقع است و در سمت جنوب از موصل و آذربایجان و بغداد تا واسط میگذرد و سپس به شاخه های گوناگونی منشعب میشود که همه آنها در دریاچه بصره می ریزند و سرانجام بدریای فارس منتهی میگردد و رود دجله در جهت خاوری رود فرات واقع است و رود های بسیاری از هرسوی بدان می پیوندد. و در میان فرات و دجله از آغاز آن جزیره موصل واقع است که از دوکناره فرات روبروی شام و از ساحل دجله مقابل آذربایجان قرار دارد.

و اما مبدأ رود جیحون در بلخ، بخش هشتم اقلیم سوم، واقع است و از چشمه های بسیاری که در آنجا روانست سرچشمه میگیرد و نهرهای بزرگی بدان می پیوندد و از جنوب بسمت شمال میرود و از نواحی خراسان میگذرد سپس از آن نواحی خارج میشود و ببلاد خوارزم واقع در بخش هشتم اقلیم پنجم میرود و در دریاچه جرجانیه (گرگانج)^۱ که در پایین شهری بهمین نام واقع است میریزد و طول و عرض این دریاچه بمساحت یکماه راه است. و نهرهای فرغانه و چاچ (سیحون) که از بلاد ترك میآیند نیز بدان میریزند.

و بلاد خراسان و خوارزم بر جانب باختر و شهرهای بخارا و ترمذ و سمرقند بر جانب خاور جیحونست و از آنجا تا ماورای جیحون بلاد ترك و فرغانه و خزلجی^۲ و مساکن دیگر اقوام غیر عرب است و همه این مطالب را بطلیموس در کتاب خویش یاد کرده و هم شریف آنها را در کتاب روجر آورده است. و در جغرافیا نقشه هایی ترسیم کرده اند که همه کوهها و دریاها و رودخانه ها و نواحی مسکون را نشان میدهند و اینگونه مسائل را بطور وافی یاد کرده اند که نیازی نیست ما به اطالعه سخن پردازیم بلکه درین کتاب بیشتر بمغرب که جایگاه بربرهاست و هم بقسمتی از خاور که مواطن عرب است توجه داریم و خدای کامیاب کننده است.

گفتاری در تکمیل مقدمه دوم

در اینکه ربع شمالی زمین آبادتر و پر جمعیت تر از ربع جنوبی آنست و بیان سبب آن

هر کس بمشاهده و خبرهای متواتر درمی یابد که عمران اقلیم نخست و دوم از دیگر اقلیمهای پس از آنها کمتر است. این دو اقلیم را سرزمینهای پهناور نامسکون و ریگزارها و دشتهای بی آب و گیاه و دریای هند که در خاور آنها میباشد فرا گرفته است. دو اقلیم مزبور از لحاظ جمعیت و اقوام گوناگون حائز اهمیت نمیباشند و

۱- رود جیحون در دریاچه آرال (Aral) میریزد که قدما آنرا «بحر خوارزم» مینامیدند و دریاچه یا دریای جرجان یا جرجانیه را بر دریای خزر اطلاق میکردند ولی مؤلف در اینجا جرجانیه را بر آرال اطلاق کرده است.

۲- «کذا» در نسخه الدهر مینویسد خرلجیه؛ نام جماعتی از ترکان است و در مسالك الممالك اصطخری خرلجیه است.

نواحی آباد و شهرهای آنها نیز بهمان نسبت فراوان نیست. ولی اقلیم سوم و چهارم و آنچه پس از آنهاست برخلاف اینست، دشتهای سوزان بی آب و گیاه در آنها اندکست و ریگزارهای آنها نیز یا اندک و یا نایاب میباشد. شماره ملتها و مردم آنها از حد میگذرد و نواحی آباد و شهرهای آنها از اندازه شماره بیرونست و عمران اقلیمهای مزبور در فواصل میان اقلیمهای سوم تا ششم است لیکن قسمت جنوب سرتاسر نامسکون میباشد و بسیاری از حکیمان یادآور شده اند که علت آن گرمای شدید و کمی انحراف خورشید در آن ناحیه از سمت رؤوس^۱ است.

و ما این قسمت را با برهان توضیح میدهیم تا آشکار شود که سبب بسیاری آبادانی در میان اقلیمهای سوم و چهارم از سوی شمال تا اقلیم پنجم و هفتم چیست، و بنا بر این میگوییم: هرگاه دو قطب جنوبی و شمالی فلک برفاق فرض شوند آنوقت دایره عظیمه ای^۲ پدید میآید که کره فلک را بدو نیم تقسیم میکند و این بزرگترین دوایری است که از خاور بباختر میگذرد و آنرا دایره معدل النهار نامند. و در جای خود در دانش هیئت بیان شده است که فلک اعلی از خاور بباختر متحرک است و این حرکت روزانه باشد و بسبب آن دیگر افلاکی که در درون آنست خواهی نخواهی و بقهر بحرکت در میآیند و این حرکت محسوس است. و همچنین ثابت شده است که ستارگان^۳ در افلاک خود دارای حرکتی مخالف جهت این حرکت میباشند که از باختر بخاور است و زمان آن حرکت نسبت باختلاف حرکت ستارگان در سرعت و کندی مختلف است.

و بموازات خط سیر کلیه این ستارگان در افلاکشان دایره عظیمه ای از فلک اعلی پدید میآید که آن را به دو نیم تقسیم میکند و آن دایره فلک البروج^۴ است که بدوازده برج منقسم است و چنانکه در جای خود بیان شده است این دایره در دو

۱- آن نقطه تقاطع که افق را با دایره ارتفاع آفتاب یا ستاره افتد او را سمت خوانندای برابر او. (التفهیم). در اینجا مقصود از سمت الرؤوس همان سمت الرأس است که میان فلک یعنی وسط السماء میباشد، رجوع به «غیات» و «کشاف اصطلاحات الفنون» شود. ۲- دایره عظیمه آنرا گویند که تنصیف کره نماید که این دایره بر آن کره فرض کرده شود (غیات). ۳- در اینجا منظور سیارات است. ۴- دایره عظیمه ایست که هنگام گردش زمین در گرد خورشید پدید میآید، سطح آن از مرکز زمین و مرکز خورشید میگذرد و برخط استوا با اندازه ۲۳ درجه و ۲۸ دقیقه مایلست (دایره المعارف فرید وجدی). و رجوع به «غیات» و «التفهیم» شود.

نقطه متقابل بروج که عبارتند از اول حمل و اول میزان با دایره معدل النهار تقاطع میکند و در نتیجه دایره معدل النهار آنرا بدو نیم تقسیم مینماید که نیمی از آن نسبت به معدل النهار بسوی شمال منحرف است و آن از اول حمل تا آخر سنبله است و نیم دیگر آن بسوی جنوب انحراف می یابد و آن از آغاز میزان تا پایان حوت است. و هرگاه دو قطب در همه نواحی زمین برافق واقع شوند بر روی زمین يك خط روبروی دایره معدل النهار پدید خواهد آمد که از باختر بخاور میگذرد و آنرا خط استوا مینامند. و این خط بر حسب اطلاعاتی که از رصد بدست آورده اند در مبدأ اقلیم نخستین از اقلیمهای هفتگانه واقع میشود و کلیه عمران در جهت شمالی آن خط است. و قطب شمال از افق های این ناحیه معمور بتدریج ارتفاع می یابد تا اینکه ارتفاع آن به شصت و چهار درجه میرسد و در اینجا عمران پایان می پذیرد و آن پایان اقلیم هفتم است.

و هرگاه ارتفاع آن برافق به نود درجه رسد، و این ارتفاعی است که میان قطب و دایره معدل النهار است، آنوقت قطب بر سمت رؤوس و دایره معدل النهار برافق واقع خواهند شد و شش برج شمالی بر فراز افق و شش برج جنوبی در زیر افق باقی خواهند ماند. و آبادانی در میان شصت و چهار تا نود درجه ممتنع است زیرا گرما و سرما بسبب دوری زمانی که میان آنهاست در این شرایط امتزاج نمی یابند و در نتیجه تکوین حاصل نمیشود چه خورشید در خط استوا در رأس حمل و میزان در سمت الرؤوس واقع میشود سپس به رأس سرطان و رأس جدی منحرف میگردد و نهایت میل^۱ آن از دایره معدل النهار بیست و چهار درجه است. آنگاه هرگاه قطب شمال از افق ارتفاع یابد دایره معدل النهار از سمت رؤوس بمقدار ارتفاع آن دور میشود و قطب جنوبی نیز در این تحول بهمان اندازه پایین می آید و آن را در نزد وقت شناسان (دانشمندان هیئت) عرض بلد^۲ مینامند. و هرگاه دایره معدل النهار از سمت رؤوس دور شود بروج شمالی داخل در آن بمیزان بالا رفتنش تا رأس

۱- میل : دوری بود از منطقه البروج سوی شمال یا جنوب و آن دایره ای بود که بر دو قطب منطقه البروج بگذرد (التفهیم). ۲- رجوع به ص ۱۷۲ التفهیم شود.

سرطان ارتفاع می‌یابد و بروج جنوبی همچنین از افق تا رأس جدی هبوط میکنند، زیرا چنانکه گفتیم بروج مزبور در افق استوا بدو جانب منحرف میشوند .

و از اینرو افق شمالی همچنان ارتفاع می‌یابد تا بدورترین افق‌های شمالی میرسد که عبارت از رأس سرطان در سمت رؤوس است و آن محلی است که عرض بلد در حجاز و نقاط نزدیک آن بیست و چهار درجه می‌باشد و این همان میلی است که هرگاه رأس سرطان از معدل النهار در افق استوا دور شود بمیزان ارتفاع قطب شمال ارتفاع می‌یابد تا در مقابل آن قرار می‌گیرد ، و اگر قطب بیش از بیست و چهار درجه ارتفاع یابد خورشید از تقابل فرود می‌آید و همچنان در حال فرود آمدن می‌باشد تا ارتفاع قطب به شصت و چهار درجه برسد و فرود آمدن خورشید از تقابل و هم فرود آمدن قطب جنوب از افق نیز بهمین میزان است و در نتیجه بسبب شدت سرما و یخبندان و طول زمان آن که با گرما امتزاج نمی‌یابد تکوین حاصل نمیشود .

گذشته از این هنگام مقابله خورشید و نزدیک بدان ، اشعه‌ای که از آن زمین میرسد برزوایای قائمه است و در فروتر از مقابله برزوایای منفرجه و حاده . و هرگاه زوایای اشعه قائمه باشند نور فزونی می‌یابد و برعکس در زوایای منفرجه و حاده پراکنده میشود و بهمین سبب گرما هنگام مقابله و نزدیک بدان بیش از آنست که پس از مقابله می‌باشد زیرا نور سبب گرما و حرارت است . گذشته از این مقابله در خط استوا در سال دوبار در دو نقطه حمل و میزان است و هرگاه منحرف شود چندان دور نباشد ، و بنابراین هنوز گرما در نهایت میل خورشید یعنی در رأس سرطان و رأس جدی اعتدال نیابد که باز به مقابله صعود کند و در اینصورت اشعه‌ای که بطور زوایه قائمه میتابد همچنان بشدت بر این افق باقی میماند و دیر زمانی بدرازا میکشد و در نتیجه هوا بسبب حرارت سوزان میشود و شدت آن بعد افراط میرسد، و همچنین مادامیکه خورشید در آنسوی خط استوا بعرض بیست و چهار درجه دوبار تقابل می‌یابد اشعه آن با شدتی قریب به شدت آن در خط استوا براق میتابد و افراط گرما در هوا خشکی شدیدی پدید می‌آورد که مانع تکوین میگردد ، زیرا هرگاه گرما بعد افراط برسد آبها و رطوبت‌ها خشک میشود و امر تکوین در معدن

و تولید جانور و گیاه تباه میشود زیرا تکوین جز بوسیله رطوبت حاصل نمیشود .
 آنگاه اگر رأس سرطان از سمت رؤوس بعرض بیست و پنج و بیشتر از آن دور
 شود خورشید از مقابله فرود میآید و گرما باعتدال میگراید یا اندکی از اعتدال
 خارج میگردد و در نتیجه تکوین آغاز میشود و بتدریج فزونی مییابد تا آنکه بسبب
 کمی نور و تابش اشعه از زوایای منفرجه ، سرما شدت میپذیرد و بافراط میگراید
 و در این هنگام نیز تکوین نقصان میپذیرد و تباه میشود . ولی تباهی تکوین بسبب
 گرما بیشتر است تا بعلت سرما ، زیرا تأثیر گرما در خشک کردن از تأثیر سرما در
 منجمد ساختن سریعتر است و بهمین سبب عمران در اقلیم نخستین و دوم اندک
 و در سوم و چهارم و پنجم متوسط است از اینرو که گرما در نتیجه نقصان نور باعتدال
 میگراید و در اقلیم ششم و هفتم عمران بسبب نقصان گرما بسیار است و همانا کیفیت
 سرما در آغاز آن در تباهی تکوین تأثیر نمیبخشد چنانکه گرما درین باره کارگر
 میشود زیرا خشکی در سرما پدید نمیآید مگر هنگام افراط و شدت آن و در این
 هنگام است که خشکی پدید میآید ، چنانکه پس از اقلیم هفتم وضع چنین است ،
 و از اینرو عمران در ربع شمالی فروتر میباشد . و خدا داناتر است . و از اینجا است
 که حکیمان خط استوا و ماورای آنرا نامسکون گرفتهاند و حال آنکه بر آنان ایراد
 شده است که آن ناحیه ، بحکم مشاهده و اخبار متواتر ، معمور است ، پس چگونه
 حکما این ادعا را ثابت میکنند ؟

و ظاهر امر اینست که مقصود آنان این نیست که عمران در آن جایگاه بطور
 کلی ممتنع است ، بلکه استدلال آنان بدین منتهی شده که تباهی تکوین بسبب
 افراط گرما در آن ناحیه شدید است و عمران در آن یا ممتنع و یا ممکن است ولی
 بسیار کمتر از نواحی دیگر . و حقیقت هم چنین است زیرا در خط استوا و نواحی
 ماورای آن هر چند ، چنانکه نقل شده ، عمران هست ولی بسیار اندکست .
 و ابن رشد گمان کرده است که خط استوا معتدل میباشد و ماورای خط استوا
 در جنوب همچون ماورای آن در شمال است و همان آبادانی که در شمال هست در
 جنوب هم امکانپذیر است . گفتار وی از لحاظ تباهی تکوین ممتنع نیست بلکه

امتناع آن در جنوب خط استوا از نظر اینست که آن مقدار از اراضی را که در شمال قابل تکوین می باشد در این ناحیه عنصر آب فرا گرفته است و چون بسبب غلبه آب وجود عمران در منطقه معتدل ممتنع است دیگر نواحی هم تابع آن می باشند زیرا اجتماع و عمران امری تدریجی است و شروع تدریجی آن از جهت وجود است نه از جهت امتناع.

و نقل حکایات متواتر درباره وجود عمران در خط استوا، گفتار کسانی را که میگویند در این ناحیه عمران ممتنع است رد میکند. و خدا داناتر است. و باید پس از این گفتار صورت نقشه جغرافیا را چنانکه صاحب کتاب روجر ترسیم کرده است بیاوریم، سپس بتفصیل درباره جغرافی بگفتگو پردازیم.^۱

تفصیل سخن درباره جغرافی^۲

[این گفتار بدو بخش تقسیم میشود: مفصل، مختصر. در بخش مفصل درباره یکایک شهرها و دریاها و رودهای ناحیه آبادان و مسکون زمین سخن میرود که در فصل آینده پس از این مبحث خواهد آمد. و اما در بخش مختصر از تقسیم کردن قسمت آبادان زمین باقلیمهای هفتگانه و بیان عرض بلدها و نصف النهارهای شهرها گفتگو میشود و این فصل را بدینگونه مسائل اختصاص میدهیم و اینک بشرح آنها میپردازیم:]

در فصول پیش یاد کردیم که کره زمین را از هر سو عنصر آب فرا گرفته چنانکه مانند دانه انگوری در آب شناور است آنگاه قسمت هایی از آن بحکمت خدا از آب برآمده تا منشأ عمران و تکوین عناصر گردد. برخی گویند این قسمت از آب برآمده نیمی از سطح کره زمین است که ربع آن آباد و مسکون می باشد و بقیه آن ویران و بایر است و بگفته گروهی نواحی آباد زمین فقط يك ششم آنست و دوسوی جنوب و شمال این قسمت از آب برآمده نامسکون و بایر است و آبادانی و عمران میان آن

۱- در جایهای موجود و همچنین در «ینی» نقشه ای وجود ندارد. ۲- در ذیل این عنوان در جایهای موجود اختلاف فاحشی دیده میشود و ما قریب شش صفحه (از ص ۸۸ تا ص ۹۳) را که در چاپ کاترمر (پاریس) اضافه بر جایهای دیگر بود ترجمه کردیم.

دو سوی از باختر بخاور پیوسته است و میان این ناحیه معمور و دریا از دوسوی ویرانی وجود ندارد. و گویند خط وهمی استوا در این ناحیه از باختر بخاور میگذرد و این خط روبروی دایره معدل النهار است، آنجا که دو قطب فلك بر این افق مبدأ عمران و آبادانی را نشان میدهد و تا نواحی پس از آن در شمال ادامه می‌یابد. و بطليموس گوید بلکه پس از آن خط نیز در جهت جنوب آبادانی وجود دارد.

و آنرا بعرض بلد سنجیده است چنانکه در آینده نیز از آن بحث خواهیم کرد. و بعقیده اسحاق بن حسن خازنی که از پیشوایان این دانش است در ماورای اقلیم هفتم نیز آبادانی و عمران دیگرست و آنرا بعرض بلدش سنجیده است چنانکه یاد خواهیم کرد^۱ سپس باید دانست که حکیمان گذشته این ناحیه معسور را در جهت شمال به اقلیم های هفتگانه تقسیم کرده اند و چنانکه در پیش یاد کردیم این تقسیم از روی خطوط وهمی است که از باختر بخاور میگذرند و عرض های هریک در نظر حکیمان یاد کرده متفاوتست و ما در آینده بتفصیل درین باره گفتگو خواهیم کرد، بنابراین اقلیم نخست از مغرب به مشرق میگذرد و حد جنوبی آن خط استوا است و در جنوب آن بجز همان آبادانی که بطليموس بدان اشاره کرده چیزی نیست و پس از آن جز دشتهای بی آب و گیاه و ریگزارها هیچ نیست چنانکه گویی سرتاسر این اقلیم ویران است و بدنبال اقلیم نخست از سوی شمال بترتیب اقلیم های دوم و سوم تا هفتم است و اقلیم هفتم پایان آبادانی از جهت شمال میباشد و در ماورای آن بجز دشتهای بی آب و گیاه چیزی نیست تا بدریای محیط منتهی میشود، چنانکه کیفیت ماورای اقلیم نخستین در جهت جنوب نیز بر همین منوالست ولی نواحی نامسکون در جهت شمال بدرجات از جهت جنوب کمتر است^۲ [و اما درباره عرضها و نصف النهارهای این اقلیم ها باید بدانیم که دو قطب کره در خط استوا برافق از باختر بخاور آن میباشند و خورشید در مقابل رؤوس اهله واقع میشود چنانکه اگر عمران بجهت شمال دور شود قطب

۱ - تا اینجا از چاپ کاترمر ترجمه شد و قسمت پس از آن در تمام چاپها هست ولی در نسخه کاترمر باز هم اضافاتی وجود دارد که ما آنرا اصل قرار دادیم . ۲ - از اینجا بپس نیز تنها در چاپ کاترمر وجود دارد.

شمالی اندکی ارتفاع مییابد و قطب جنوبی بهمان اندازه فرود میآید و خورشید از دایرهٔ معدل النهار بسمت خود بهمان میزان دور میشود و این ابعاد سه گانه برابر می گردند و هر يك را عرض بلد مینامند چنانکه در نزد ستاره شناسان معروفست .

و علما در مقدار این عرضها و مقدار آنها در اقلیم ها اختلاف دارند، چنانکه بطليموس معتقد است که عرض کلیهٔ نواحی معمور هفتاد و هفت درجه و نیم است پس عرض قسمت آباد پشت خط استوا تا جنوب آن یازده درجه است و عرض اقلیم های شمالی تا پایان آنها شصت و شش درجه و نیم است و از اینرو عرض اقلیم نخستین بعقیدهٔ او شانزده درجه و عرض اقلیم دوم بیست و از آن سوم بیست و هفت و از چهارم سی و سه و از پنجم سی و هشت و از ششم چهل و سه و از هفتم چهل و هشت درجه است. سپس درجه را در کره به شصت و شش میل و دوسوم میل از مسافت زمین اندازه گیری کرده است و بنا بر این میل های اقلیم نخستین میان جنوب و شمال هزار و شصت و هفت میل است و مجموع میل های اقلیم دوم با نخستین هزار و سیصد و سی و سه میل است و مجموع میل های اقلیم سوم با دو اقلیم نخستین و دوم هزار و هفتصد و نود میل است .

و از آن اقلیم چهارم با سه اقلیم دیگر دوهزار و صد و هشتاد و پنج میل است و از پنجم دوهزار و پانصد و بیست و از ششم دوهزار و هشتصد و چهل و از هفتم سه هزار و صد و پنجاه میل است .

آنگاه باید دانست که زمانهای شب و روز در این اقلیم ها بسبب میل خورشید از دایرهٔ معدل النهار و ارتفاع قطب شمالی از افقهای آن متفاوت است و از اینرو قوس روز یا شب بدین سبب اختلاف دارد . و درازترین شب و روز در آخر اقلیم نخستین هنگام حلول خورشید به رأس جدی و رأس سرطان بعقیدهٔ بطليموس به دوازده ساعت و نیم میرسد و در آخر اقلیم دوم به سیزده ساعت و در آخر اقلیم سوم به سیزده ساعت و نیم و در آخر اقلیم چهارم به چهارده ساعت و در آخر اقلیم پنجم به چهارده ساعت و نیم و در پایان اقلیم ششم به پانزده ساعت و در آخر هفتم به پانزده ساعت و

۱- مقداری که پس از سیزده ساعت و نیم (ن . ل) .

نیم منتهی میشوند.

و برای کوتاهترین روز و شب باید مقداری را در نظر گرفت که پس از این اعداد از مجموع بیست و چهار ساعت زمان شب و روز باقی میماند، زمانی که گردش کامل کره میباشد. پس تفاوت این اقلیم ها بایکدیگر در درازترین شبها و روزها نیم ساعت است که از آغاز هر اقلیم در ناحیه جنوب تا پایان آن در ناحیه شمال بتدریج رو بفزونی می رود بر اجزای آن بعد تقسیم میگردد.

و اسحاق بن حسن خازنی^۱ بر آنست که عرض آن نواحی معمور که در ماورای خط استواست شانزده ساعت و بیست و پنج دقیقه است و درازترین شب و روز آن سیزده ساعت میباشد و عرض اقلیم نخستین و ساعات روز و شب آن برابر با عرض و ساعات همان نواحی در ماوراء خط استواست و عرض اقلیم دوم بیست و چهار درجه و درازترین شب و روز آن در آخر اقلیم سیزده ساعت و نیم است و عرض اقلیم سوم سی درجه و شب و روز آن چهارده ساعت و عرض اقلیم چهارم سی و شش درجه و شب و روز آن چهارده ساعت و نیم و عرض اقلیم پنجم چهل و یک درجه و شب و روز آن پانزده ساعت و عرض اقلیم ششم چهل و پنج درجه و شب و روز آن پانزده ساعت و نیم و عرض اقلیم هفتم چهل و هشت درجه و نیم و شب و روز آن شانزده ساعت است. سپس عرض قسمت آخر نواحی معمور ماورای اقلیم هفتم به شصت و سه درجه منتهی میشود و مقدار درازترین شب و روز آن بیست ساعت است.

و بزرگان دیگر دانش هیئت بجز اسحاق خازنی بر آنند که عرض نواحی ماورای خط استوا شانزده درجه و بیست و هفت دقیقه است و عرض اقلیم نخستین بیست درجه و پانزده دقیقه و عرض اقلیم دوم بیست و هفت درجه و سیزده دقیقه و از سوم سی و سه درجه و از چهارم سی و هشت درجه و نیم و از پنجم چهل و سه درجه و از ششم چهل و هفت درجه و پنجاه و سه دقیقه و بقول برخی چهل و شش درجه و پنجاه دقیقه و از هفتم پنجاه و یک درجه و پنجاه و سه دقیقه است.

۱- در متنی که در دسترس نگارنده بود کسی بدین نام و نسب دیده نشده که در علم هیئت استاد باشد و احتمال می رود منظور ابوالفتح خازنی باشد که در قرن ۶ هجری میزیسته و نام وی در اعلام المجد و گاهنامه سید جلال سال ۱۳۱۱ ولنت نامه دهخدا و دیگر متنها آمده است.

و درجه عمران و آبادی در ماورای اقلیم هفتم هفتاد و هفت درجه میباشد .
و بعقیده ابوجعفر خازنی^۱ که وی نیز از پیشوایان این دانش است عرض اقلیم
نخستین تابست درجه و سیزده دقیقه و دوم تابست و هفت درجه و سیزده دقیقه
و سوم تاسی و سه درجه و سی و نه دقیقه و چهارم تاسی و هشت درجه و بیست و سه
دقیقه و پنجم تاچهل و دو درجه و پنجاه و هشت دقیقه و ششم تاچهل و هفت درجه
و دودقیقه و هفتم تا پنجاه و پنج درجه و چهل دقیقه میرسد .

این بود موارد اختلاف ایشان درباره عرضها و ساعات و میل های اقلیمها که
بدان دست یافتیم و خدای همه چیز را آفرید و آنها را سنجید و اندازه گیری کرد^۲ .

سپس باید دانست که از منة شب و روز در این اقلیمها بسبب میل خورشید از
دایرة معدل النهار و ارتفاع قطب شمال از افقهای آن متفاوت است . و در نتیجه قوس^۳
شب و روز بسبب آن اختلاف مییابد و نهایت طول شب و روز در آخر اقلیم اول
هنگام نزول خورشید به رأس جدی در شب و رأس سرطان در روز به سیزده ساعت
میرسد و همچنین در آخر اقلیم دوم در جهت شمال طول روز در هنگام نزول خورشید
به رأس سرطان که انقلاب صیفی آن است سیزده و نیم ساعت میگردد و هنگام انقلاب
شتوی در رأس جدی نیز درازترین شب بهمین میزان پدید میآید و کوتاهترین شب
و روز آنست که پس از سیزده ساعت و نیم از بیست و چهار ساعت (زمانی که گردش
کامل کرده است) مجموع شب و روز باقی ماند .

و همچنین در آخر اقلیم سوم در جهت شمال حداکثر طول روز و شب به
چهارده ساعت و در آخر اقلیم چهارم به چهارده و نیم ساعت و در آخر پنجم به پانزده
ساعت و در آخر ششم به پانزده ساعت و نیم و در آخر هفتم به شانزده ساعت میرسد

۱ - یا ابوجعفر خازن از دانشمندان نامور در علم هیئت است وی خراسانی بود و تالیفهایی بنام : آلات
المعیبة الرصدیة و زیج الصغایح داشت و با رکنالدوله دیلمی و وزیر وی ابن عمید همزمان بود . رجوع به
لغتنامه دهخدا (ابوجعفر و خازنی یا خازن) و اعلام المنجد و دیگر متنها شود . ۲ - والله خلق کل شیء
فقدره . س : الفرقان T : ۲ ، تا اینجا از چاپ کاترمر است و از آن پس از سایر چاپها ترجمه شده که باز در
چاپ کاترمر حذف شده است . ۳ - قوس آسمان عبارتست از نصف فلك یا ربع مسکون و غیر آن چرا که چون
تمام فلك مرئی و غیر مرئی بشکل دایره تصور کرده شود پس نصف آن یا ثلث آن یا ربع البته بصورت قوس
باشد (غیبات) .

و در اینجا عمران قطع میشود . بنابراین تفاوت هریک از این اقلیم‌ها بادیگری از لحاظ درازترین شب و روز نیمساعت است که از آغاز آن در ناحیه جنوب تا پایان آن در ناحیه شمال فزونی مییابد و بر اجزای این بعد تقسیم میشود .

و اما عرض بلدهای این اقلیم عبارت از بعد میان سمت رأس بلد و دایره معدل النهار است که آن سمت رأس خط استوا است خواه قطب جنوب از افق این شهر فرود آید و خواه قطب شمال از آن بالا رود و آن سه بعد یکسان و برابر است که موسوم به عرض بلد میباشد چنانکه در پیش گذشت . و جغرافیدانان هریک از این اقلیم هفتگانه را در طول آن از مغرب بمشرق به ده بخش برابر تقسیم کرده و آنچه را که هریک از بخشها مشتمل بر آن است مانند : شهرها و پایتختها و کوهها و رودها و دریاها و مسافت میان هریک یاد کرده‌اند و ما هم اکنون در این باره بایجاز میپردازیم و شهرهای معروف و رودها و دریاها را در هر قسمت از آنها یاد میکنیم و درین باره از مطالب و روش کتاب نزهة المشتاق تألیف علوی ادریسی حمودی^۱ که آنرا برای پادشاه فرنگی صقلیه^۲ تألیف کرده است پیروی میکنیم ، و پادشاه مزبور روجربن روجر نام داشته و ادریسی هنگام ورود بروی پس از بیرون رفتن صقلیه از فرمانروایی مالقه^۳ این کتاب را در نیمه قرن ششم فراهم آورده و در تألیف آن از منابع بسیاری استفاده کرده است مانند کتب مسعودی و ابن خردادبه و حوقلی و قدوری و ابن اسحاق منجم و بطليموس و دیگران . . و ما از اقلیم نخست آغاز میکنیم ، و خدای ، سبحانه و تعالی ، به بخشایش و نیکیش ما را از لغزش نگاه میدارد .

اقلیم نخستین : در جهت غربی این اقلیم جزایر خالادات واقع است ، همان محلی که بطليموس اندازه گرفتن طولهای شهرها را از آن آغاز کرده است و این جزایر در قسمت خشکی اقلیم مزبور نیست بلکه در دریای محیط است و عبارت از جزایر فراوانی است که بزرگترین و مشهورترین آنها سه جزیره است و میگویند این جزایر آباد است . و ما خبر یافتیم که کشتیهای فرنگیان در اواسط این قرن

۱ - (ب) حموی . ۲ - Sicile - ۳ - Malaga .

از جزایر مزبور گذشته‌اند و با ساکنان آنها نبرد کرده و غنایمی از آنان بدست آورده و گروهی از مردم آنها را باسارت گرفته و بعضی از اسیران را درسواحل مغرب‌اقصى (مراکش) فروخته‌اند و آنها بخدمت پادشاه درآمده‌اند و چون اسیران مزبور زبان غربی را آموخته‌اند از چگونگی جزایر خود خبر داده و از آنجمله گفته‌اند در آن جزایر برای کشاورزی زمین را با شاخ جانورانی شخم میکنند و آهن در آن سرزمین یافت نمیشود و زندگانی آنان از جو تأمین میگردد و حیوانی که از آن استفاده میکنند بز میباشد و با سنگ میجنگند و آنرا بدنبال دشمن پرتاب میکنند و خورشید را میپرستند و هنگام برآمدن آن بسجود میپردازند و بهیچ دینی آشنا نیستند و هیچ دعوتی بآنان نرسیده است.

و آنانکه براین جزایر آگاه شده‌اند برحسب تصادف بوده است نه اینکه قصد سفرکردن به آنها کرده باشند زیرا سفرکردن با کشتی بستگی باین دارد که وضع باد و وزشگاه آن را بشناسند و بدانند هرگاه کشتی بطور مستقیم حرکت کند بکدام يك از شهرهای واقع در گذرگاه این وزشگاه میرسد و هرگاه وزشگاه تغییر کند و دانسته شود که اگر کشتی را در جهتی مستقیم برانند به کدام مکان خواهند رسید بادبان را طوری درمقابل باد قرار می‌دهند که کشتی را در همان سوی بحرکت درآورد، مطابق قوانینی که بردریانوردان و ناخدایان کشتیها معلوم است. و نقشه بلاد ساحلی دریای روم همچنان که در خارج وجود دارد و بوضعی که درسواحل دریاست در صفحه‌ای مخصوص نوشته شده و هم وزشگاههای بادهای و گذرگاههای گوناگون آنها در آن صفحه ترسیم شده است و آنرا کتباص^۱ می‌نامند و درسفرها بدان اعتماد میکنند. ولی این راهنماها در دریای محیط وجود ندارد و بهمین سبب کشتی‌ها داخل آن نمیشوند زیرا اگر کشتی از چشم

۱ - راهنما که مغرب آن دهنامج است بمعنی کتابی است که ملاحان بدان در دریا برای شناختن لنگرگاهها و غیره رهبری میشوند، این کلمه را نظامی و دیگران نیز بکار برده‌اند و اما «کتباص» بقول دزی از کلمه اسپانیولی Compass گرفته شده است و همانست که در آلمانی آنرا Compassarte میگویند و تازیان آنرا قنباص خوانند و در ذیل قنباص می‌نویسد: از ریشه اسپانیولی قنباص بمعنی پرگار و بمجاز بمعانی نظم و اندازه و مقیاس هم آمده است. مرد قنباص یعنی مرد متفکر قابل و لایق. شاید این کلمه همان جنفاس باشد بمعنی کاموای بافتنی و منسوج خشن (دزی، ص ۴۹۱ ج ۲ و ص ۴۰۹ همان جلد).

انداز سواحل ناپدید گردد کمتر ممکن است بازگردد و بدان راهنمایی شود چه در جو و سطح آب این دریا مه و بخارهای فراوانی وجود دارد که مانع سیر کشتیها میشود و بسبب دوری آن بخارها انعکاس نور آفتاب از سطح زمین بدانها نمیرسد تا آن بخارها را پراکنده و حل سازد و بهمین سبب راهنمایی بدان دشوار و آگاهی براخبار آن مشکل است. و اما در بخش نخستین این اقلیم مصب رود نیل واقع است که از سرچشمه اش نزدیک کوه قمر، چنانکه یاد کردیم، جاریست و آنرا نیل سودان مینامند و بسوی دریای محیط میرود و نزدیک جزیره ای بنام اولیل که در آنجا واقع است بدان فرو میریزد و بر ساحل این نیل بلاد سلاوتکرو و غانه واقع است و همه این شهرها در این روزگار از مناطق فرمانروایی پادشاه مانی است که مردم آن از اقوام سودان بشمار میروند و بازرگانان مغرب اقصی (مراکش) بکشور ایشان سفر میکنند و در نزدیک قسمت شمال آن بلاد لمتونه و دیگر طوایف نقاب پوش^۱ و همچنین دشت هایی واقع است که محل رفت و آمد این اقوام میباشد. و در ناحیه جنوبی این نیل قومی از سیاهپوستان سکونت دارند که آنها را لملم^۲ میگویند. این قوم کافرند و بر چهره ها و شقیقه های خود داغ میگذارند. و مردم غانه و تکرو و آنها را غارت میکنند و باسارت میگیرند و بازرگانان میفروشند و بازرگانان آنها را بمغرب میبرند و همه آنان بنده زر خرید مغربیان میباشند و در ماورای سرزمین آنان یعنی جنوب آن عمران معتبری وجود ندارد، و تنها مردمانی که به حیوانات بیزبان نزدیکترند تا بانسان ناطق، در دشتهای سوزان و غارهای آن سرزمین بسر میبرند و از گیاهها و دانه های طبیعی و بی تصرف و دست نخورده تغذیه میکنند و چه بسا که برخی یکدیگر را نیز بخورند و این اقوام در زمره بشر نیستند. و تمام میوه های بلاد سیاهان از شهرهای مهم واحه های^۳ صحرای مغربست مانند: توات و تیگورارین و ورگلان^۴ و چنانکه گویند در غانه پادشاه و دولتی از علویان حکومت میکرده که معروف به بنی صالح

۱ - قبیله ای از بربر که بر چهره خود نقاب میزنند و بر روی آنها را ملثمون مینامند. ۲ - Lemlem.

۳ - ترجمه «قصور» است که در قدماول جغرافیدانان قدیم بمعنی شهر مهم واحه ها بکار میرفته است. ۴ - سه کلمه

مزبور لغات بربرست و تلفظ آنها چنین است: Touat, Tigourarin, Ouerglan.

بوده‌اند .

و صاحب کتاب روجر گوید او صالح بن عبدالله بن حسن بن حسن بوده ولی چنین صالح نامی در خاندان عبدالله بن حسن شناخته نشده است و در این روزگار آن دولت منقرض گردیده و غانه در تصرف پادشاه مالی است .

و در ناحیه شرقی غانه در بخش سوم این اقلیم شهر گوگو^۱ برکنار رودی است که از برخی از کوههای آن ناحیه سرچشمه میگیرد و بسمت مغرب جریان می‌یابد و در ریگزارهای بخش دوم فرو میرود . پادشاه گوگو نخست خود استقلال داشته ولی بعدها پادشاه مالی بروی استیلا یافته و آن شهر را در شمار متصرفات خود در آورده است و در این روزگار شهر گوگو بسبب فتنه‌ای که در آنجا روی داده ویران گردیده است و ما هنگام بیان دولت مالی در جای خود در تاریخ بربر آن را یاد خواهیم کرد .

و در ناحیه جنوبی شهر گوگو کشور کانم^۲ است که اقوام سیاهپوست یا سودان^۳ در آن بسر میبرند و پس از آن و نغاره بر ساحل شمالی نیل است و در جانب خاوری بلاد و نغاره و کانم شهرهای زغاوه و تاجوه است که بر زمین نوبی^۴ در قسمت چهارم این اقلیم پیوسته است .

و نیل مصر که از سرچشمه‌اش نزدیک خط استوا روانست از آن ناحیه تادریای روم در قسمت شمال عبور میکند .

و سرچشمه این نیل از کوه قمر است که شانزده درجه بالای خط استواست و در ضبط این کلمه اختلافست ، بعضی آنرا بفتح قاف و میم منسوب به قمر آسمان ضبط کرده‌اند بمناسبت سفیدی و بسیاری درخشندگی آن . و در کتاب مشترک یاقوت بضم قاف و سکون میم است منسوب به قومی از مردم هند و ابن سعید نیز آنرا

۱- کوکو: شهری متعلق به قبایل سیاهپوست است که نزدیک نیجر میباشد (فهرست نخبة الدهر) . ۲- در جاهای مصر «کانم» است ولی در فهرست نخبة الدهر در ذیل «کانم» یا «غانم» آمده است: شهری بر ساحل نیل ، kanem . در نسخه «ینی» نیز کانم است . ۳- گروهی از اقوام قسمت جنوبی کره زمین . اقوامی که در پیرامون سرچشمه نیل بسر میبرند - از اولاد حام . در پاچه‌هایی نیز بنام سودان هست (فهرست نخبة الدهر) .

بدینسان ضبط کرده است. از این کوه ده چشمه میجوشد که هر پنج تای آنها دریک دریاچه گرد میآیند و میان دو دریاچه مزبور شش میل فاصله است و از هر یک از آنها سه رود بیرون میآید که همه آنها دریک بستر ریگزار و باتلاقی روان میشوند و در قسمت پایین، کوهی بدان برمیخورد و دریاچه را از سوی شمال میشکافد و آنرا بدو بخش تقسیم میکند. قسمت باختری آن در جهت مغرب از بلاد سیاهان (سودان) میگذرد تا در دریای محیط میریزد و قسمت خاوری آن بسوی شمال جریان مییابد و ممالک حبشه و نوبی و نواحی میان آنها بر سواحل آنست و در بالای سرزمین مصر بچندین شاخه تقسیم میشود که سه شعبه آن یکی نزدیک اسکندریه و دیگری نزدیک رشید و سومی نزدیک دمیاط در دریای روم میریزد و شاخه دیگر پیش از آنکه به دریای روم برسد در وسط این اقلیم در دریاچه آب شوری فرو میرود. نواحی و شهرهایی که بر ساحل این نیل واقعند عبارتند از: ممالک نوبه و حبشه و برخی از شهرهای واحه‌ها تا اسوان^۱. و پایتخت بلاد نوبه شهر دقله^۲ است که در قسمت غربی این نیل است و پس از آن علوه و بلاق و از آن پس کوه جنادل^۳ مشاهده میشود که بر مسافت شش بارانداز^۴ در شمال بلاق واقع است و آن از سوی مصر کوهی بلند و از جهت نوبه پست بنظر میرسد و از اینرو نیل در آن نفوذ میکند و جریان می‌یابد و در دره عمیقی بوضعی سخت هولناک فرو میریزد چنانکه ممکن نیست بازورق از آن عبور کنند بلکه کالاهای بازرگانی را اهالی سودان در محل آبشار از زور قها بخشکی نقل میکنند و آنها را تا شهر اسوان مرکز صعید بر پشت (چارپایان) میبرند.

[و همچنین کالاهای صعید را تا بالای آبشار جنادل با این طریق نقل میکنند]^۵ و میان کوه جنادل و اسوان دوازده بارانداز مسافت است و در قسمت باختری این ناحیه واحات بر ساحل رود نیل واقع است. این ناحیه هم‌اکنون ویرانست ولی نشانه‌های آبادانی کهن در آن دیده میشود. و در وسط بخش پنجم این اقلیم بلاد حبشه

۱- Asouan - ۲ Dongola - ۳ - آبشار نیل (فهرست نخبة النهر). ۴- مرحله - منزل
 ۵ - این سطر از چاپ پاریس و نسخه «ینی» است.

برکنار رودی^۱ واقع است که از ماورای خط استوا می‌آید^۲ و بسوی سرزمین نوبه می‌رود و در آنجا به نیلی که بمصر فرو می‌آید میریزد.

بسیاری از مردم توهم کرده‌اند که این رود از شعب نیل قمر است لیکن بطليموس آنرا در کتاب جغرافیای خویش یاد کرده و گفته است رود مزبور از شاخه های این نیل نیست. و دریای هند به وسط بخش پنجم این اقلیم منتهی می‌شود. این دریا از ناحیه چین آغاز میگردد و سرتاسر این اقلیم را تا بخش پنجم آن فرا میگیرد و از اینرو در این بخش عمرانی باقی نمی‌ماند بجز آنچه در جزایر درون آن دریا قرار دارد، و این جزایر بی‌شمارند چنانکه گویند بهزار جزیره می‌رسند، و یا نقاطی که در سواحل جنوبی آن واقع است و این نقاط آخرین آبادیهای جنوب بشمار می‌روند، یا برخی مواضع آباد این بخش که در سواحل شمالی آن دریا واقع‌اند که بجز قسمتی از شهرهای چین در جهت خاور و بلاد یمن بقیه آنها از اقلیم اول بشمار نمی‌روند. و در بخش ششم این اقلیم در میان دو دریا که از دریای هند منشعب میشوند و به جهت شمال فرو می‌آیند یعنی دریای قلزم و دریای فارس جزیره العرب واقع است که بر کشور یمن و بلاد شحر، که در قسمت شرقی آن بر سواحل دریای هند واقعند، و کشور حجاز و یمامة و نواحی آن دو مشتمل می‌باشد چنانکه آنها را در اقلیم دوم و اقلیمهای پس از آن یاد خواهیم کرد. و بر ساحل غربی این دریا شهر زالع^۳ از نواحی مرزی حبشه و چادرگاههای^۴ بجهه قرار دارد، این چادرگاهها در شمال حبشه میان کوه علاقی، در قسمت بالای صعید، و دریای قلزم که از دریای هند جدا میشود واقع است و در نواحی زیرین زالع در جهت شمال در این بخش تنگه باب‌المنذب دریای مزبور را در این ناحیه تنگ میکند و علت آن کوه منذب است که بوسط دریای هند پیشرفتگی پیدا کرده است و با ساحل یمن از جنوب بشمال در طول دوازده میل امتداد دارد و در نتیجه دریا باریک میشود تا بعرض سه میل یا نزدیک

۱- نیل آبی. ۲- [و پس از آنکه از نزدیک مقدشوکه در جنوب دریای هند واقع است میگذرد بسوی...]

(چاپ پاریس). و «ینی». ۳- این خلغون بجای زیلع که در همه کتب مشهور است زالع بکار میبرد.

۴- این کلمه ترجمه «مجالات» جمع مجال است و در کتب قدیم جغرافیای عربی چنانکه دزی می‌نویسد بمعنی

ناحیه پهناوری استعمال میشده است که يك قبیله چادر نشین در آن رفت و آمد کنند و توان گفت مرادف «یورت» است.

بآن میرسد و این قسمت را باب المندب مینامند و کشتیهای یمن تا ساحل سویس (سوئز) نزدیک مصر ازین جایگاه میگذرند و در قسمت پایین باب المندب جزیره سواکن^۱ و دهلك^۲ است و در مقابل آن از جانب باختر چادرگاههای بجه متعلق به اقوام سیاه پوست (سودان) واقع است چنانکه یاد کردیم ، و در سواحل خاوری دریای مزبور در این بخش ، تهائم^۳ یمن میباشد که از آنجمله شهر علی بن یعقوب^۴ است . و در جهت جنوب شهر زالع و بر ساحل غربی این دریا دهکده های بربری یکی پس از دیگری مشاهده میشود که همچنان در امتداد قسمت جنوبی دریا خمیدگی پیدا میکند و تا آخر بخش ششم این اقلیم امتداد می یابد .

مجاور جهت شرقی همین ناحیه کشور زنگبار است [و پس از آن شهر مقدشو است که بسیار آبادان و دارای بازرگانان کثیری است و بر ساحل دریای هندی است]^۵ و سپس بلاد سفاله بر ساحل جنوبی دریای هند در بخش هفتم این اقلیم واقع است و در جهت شرقی بلاد سفاله بر کرانه جنوبی آن بلاد واق واق است ، که در مدخل انشعاب این دریا از دریای محیط با آخر بخش دهم این اقلیم پیوسته است . و اما جزایر این دریا بسیار است ، چون سرنیدیب (سیلان) که از بزرگترین آنها بشمار میرود و بشکل دایره است و در آن کوه معروفیست که گویند در روی زمین از آن کوهی بلندتر نیست و این جزیره روبروی سفاله میباشد . پس از آن جزیره قمر دیده میشود که مستطیل شکل است و از روبروی سرزمین سفاله آغاز میشود و بسوی خاور ، با انحراف بسیاری بشمال ، امتداد مییابد تا آنکه بسواحل قسمت

۵ ترکی و محل ییلاق و قشلاق قبایل است و ما در فارسی کلمه ای مناسب تر از چادرگاه نیافتیم . رجوع به ص ۲۳۶ ج ۱ دزی شود . ۵ - بجه (بضم با و فتح جیم) و آنرا « بجاة » نیز گویند . ولی در چاپ (ك) که معرب است بجه را بفتح «ب» ضبط کرده است اما در فهرست نخبة الدهر نیز بضم است و مؤلف آن مینویسد : بجه در مصر یا نوبی واقع است . و رجوع به معجم البلدان و حدود العالم ر ص ۱۶۷ التفهیم شود .

۱- سواکن جزیره ایست نیکوترین مکة معظمه (منتهی الارب) . ۲- دهلك (بفتح دال) جزیره ایست میان دشت یمن و حبشه . (منتهی الارب) . ۳ - تهائم سرزمین هایی که نشیب آنها بدریا باشد و تهامة (بکسر ت - فتح م) نام مکة معظمه و بلاد شمالی حجاز است (اقرب الموارد) . ۴ - شهر است نزدیک دریا میان یمن و حجاز . ۵ - از «ینی» .

بالای «جنوبی»^۱ چین نزدیک میشود و در این دریا جزایر واق واق از طرف جنوب و جزایر سیلا^۲ و بسیاری از جزایر گوناگون دیگر از سوی خاوری آنرا در برمی گیرند و در جزایر مزبور انواع خوشبوها و ادویه یافت میشود و گویند در آنها کانهای زر و زمرد وجود دارد و بیشتر مردم آنها پیرو دین مجوسی هستند و در آنها پادشاهان بسیاری فرمانروایی میکنند.

و جغرافیدانان از کیفیات عمران در جزایر مزبور شگفتیهایی یاد کرده اند. و برکناره شمالی این دریا در قسمت ششم این اقلیم کلیه بلاد یمن واقع است چنانکه در طرف بحر قلزم شهر زبید^۳ و مهجم و تهامه یمن و پس از آن شهر صعده^۴ مقر امامت زیدیان^۵ واقع است و این شهر از دریای جنوبی و دریای شرقی دور است. و پس از آنها شهر عدن^۶ و در ناحیه شمالی آن صنعاء^۷ واقع است و بدنبال دوشهر مزبور در سوی خاور، سرزمین احقاف^۸ و ظفار^۹ و آنگاه سرزمین حضرموت^{۱۰} و سپس بلاد شحر میان دریای جنوبی و دریای فارس قرار دارد. و این قطعه از بخش ششم یکی از نقاطی است که دریا آنرا فرا گرفته و مانند دیگر بخش های مرکزی این اقلیم در آب فرو نرفته است و پس از آن اندکی از بخش نهم این اقلیم و قسمت بیشتری از بخش دهم از آب نمودار است و درین بخش قسمتهای بالای (جنوبی) چین واقع است که از شهرهای مشهور آن میتوان خانکو^{۱۱} را نام برد و از جهت شرق، جزایر سیلا در روبروی آن واقع است که در پیش آنرا نام بردیم. و این است پایان سخن ما درباره اقلیم نخستین، و خدای، سبحانه و تعالی، به بخشایش و نیکی خود کامیاب کننده است.^{۱۲}

۱ - بقول دسلان، مؤلف «قسمت بالا» را بجای جنوبی و «قسمت پایین» را بجای شمالی بکار میبرد. ۲ - در چاپهای مصر و بیروت «سیلان» است و دسلان بنقل از رینود مینویسد ممکن است منظور از جزایر سیلا ژاپون باشد. صورت متن از چاپ (ب) و نسخه خطی «ینی» است. ۳ - شهری در یمن. ۴ - شهر بزرگی است در یمن. صنعت پوست در آن نیک میدادند و در حسن ساختمان بدان مثل میزنند و پوست صمدی در نهایت خوبی است (اقرب الموارد). ۵ - فرقه ای از شیعه منسوب بزید بن علی زین العابدین. ۶ - جزیره ای به یمن و شهری نزدیک آن. ۷ - مرکز بلاد یمن (اقرب الموارد). ۸ - (بفتح همزه) ریهکهای دراز که بکرائه شحر بود و قوم عاد در آن سکونت داشتند (منتهی الارب). ۹ - (بفتح ظ) شهری به یمن نزدیک صنعاء (اقرب الموارد). ۱۰ - نام شهری و قبیله ای (اقرب الموارد). ۱۱ - در متن چاپهای ابن خلدون «خانکو» و در جغرافیای ادریسی «خانقو» است ولی صحیح «خانقو» است (حاشیه دسلان). ۱۲ - در چاپ پاریس و «ینی» نیست.

اقلیم دوم: و آن به اقلیم نخست از سوی شمال پیوسته است و روبروی باختر آن در دریای محیط دوجزیره از جزایر خالدات، که نام آن گذشت، واقع است. و در قسمت جنوبی بخش نخست و دوم آن سرزمین قنوریه^۱ میباشد و آنگاه در جهت خاور آنها جنوب سرزمین غانه است و سپس چادرگاههای زغاوه که از اقوام سیاه پوست اند دیده می شود. و در جانب پایین (شمال) آن دوبربخش، صحرای نیسر^۲ از باختر بخاور با آنها متصل است و دارای بیابان هایی است که بازرگانان فاصله میان بلاد مغرب و اراضی سیاه پوستان (سودان) را از آنها می پیمایند و چادرگاههای نقاب پوشان صنهاجه در این فلات واقع است و آنها طوایف بادیه نشین بسیاری را تشکیل میدهند که عبارتند از اقوام گواداله^۳ و لمتونه^۴ و مسوفه^۵ و لمطه^۶ و وتریگه^۷. و بر سمت شرقی این فلات سرزمین فزان^۸ و سپس چادرگاههای آزگار^۹ از قبایل بربر واقع است که بقسمتهای بالای (جنوب) نواحی شرقی بخش سوم این اقلیم امتداد می یابد و آنگاه درین بخش بلاد کوار^{۱۰} متعلق به اقوام سیاه پوست مشاهده میشود و سپس قطعه ای از اراضی تاجوه^{۱۱} در آن واقع است. و در قسمتهای پایین این بخش سوم یعنی در سمت شمال آن بقیه سرزمین ودان^{۱۲} است و بر سمت خاوری آن سرزمین سنتریه^{۱۳} دیده میشود و آنها را واحه های داخلی مینامند و در جنوب بخش چهارم بقیه سرزمین تاجوه واقع است. آنگاه در مرکز این بخش بلاد صعید در دو کرانه رود نیل واقع شده اند که از سرچشمه اش در اقلیم نخستین روانست تا سرانجام بدریا میریزد، و درین بخش رود نیل از میان دو کوه میگذرد: یکی کوه واحات در مغرب و دیگری کوه مقطم^{۱۴} در مشرق و در ساحل جنوبی آن دو شهر اسنه^{۱۵} و ارمنت واقع اند و همچنین در امتداد دو کناره آن شهرهای اسیوط

۱ - Camnouriya - ۲ - در چاپ (ك) «نستر» و در چاپ (ب) و (ا) و (پ) «نیسر» و در «ینی» نیستراست.
 ۳ - Guédala - ۴ - Lemtouna - ۵ - در چاپ (ك) و (ا) «مسرانة» و در چاپ (ب) «مسرانة»
 و صحیح Messoufa است. ۶ - لمطة (بکسر ل - فتح ط) بمعنی نوعی آهوی کوهی افریقا و «لمط»
 قبیله ای از بربرهای آن سرزمین است (فهرست نخبة الدهر). ۷ - Outriga، نسخه بدل: وریکه،
 و تریله، و تزیله. ۸ - Fezzan - ۹ - Azgar - ۱۰ - Koouar - ۱۱ - Tadjoua -
 در چاپهای مصر با «جوبین» است. ۱۲ - Oueddan - ۱۳ - Senteriya - ۱۴ - (بضم م -
 فتح ق - فتح ط مشدد) کوهی است بمصر مشرف بر قراهه (اقرب الموارد). ۱۵ - اسنا (ن. ل).

وقوص و سپس صول قرار دارند و در آنجا نیل بدو شاخه منشعب میشود که شاخه راست آن در این بخش به لاهون و شاخه چپ آن به دلاص منتهی میشود و در میان دو شاخه مزبور نواحی جنوبی کشور مصر واقع است. و در خاور کوه مقطم صحاری عیذاب است که در بخش پنجم این اقلیم امتداد می یابد تا سرانجام بدریای سویس (سوئز) منتهی میگردد، و این همان دریایی است که بنام قلزم نیز خوانده میشود و از دریای هند منشعب میگردد و از جنوب بجهت شمال ممتد است. و در ساحل شرقی آن در این بخش سرزمین حجاز است که از کوه یلملم تا بلاد یثرب (مدینه) امتداد دارد و در مرکز حجاز مکه، شرفها الله، واقع است و در ساحل آن شهر جدّه دیده میشود که مقابل شهر عیذاب، در کناره غربی این دریا، است. و در بخش ششم این اقلیم بلاد نجد در جهت باختری دیده میشود که قسمت بالای آن در جنوب تباه و جرش را تا عکاظ که در شمال است در بر می گیرد و درین بخش بقیه سرزمین حجاز در زیر نجد واقع است و در سمت شرقی آن بلاد نجران و خیبر و در زیر آنها سرزمین یمامه است و در سمت مشرق نجران سرزمین سبأ و مأرب و سپس اراضی شحر است و این بخش بدریای فارس منتهی میشود که دومین دریای منشعب از دریای هند است و بسوی شمال میرود، چنانکه گذشت. لیکن درین بخش بسوی مغرب منحرف میشود و آنگاه از میان شمال و شرق آن قطعه مثلث شکلی میگذرد که در قسمت بالای آن شهر قلّهات واقع است و از سواحل شحر بشمار میرود. آنگاه در زیر قلّهات بر ساحل همان دریا بلاد عمان است و سپس سرزمین بحرین و هجرا در پایان بخش واقع است و در قسمت بالای جهات باختری بخش هفتم قطعه ای از دریای فارس دیده میشود که بقطعه دیگری در بخش ششم پیوسته است و دریای هند سر تا سر جنوب این بخش را فرا گرفته است و بر سواحل این قسمت بلاد سند تا مکران واقع است و روبروی آن بلاد طوبران است که آنهم از نواحی سند بشمار میرود و بنابراین تمامت سند در جانب باختری این بخش بهم پیوسته است و میان

۱ - (بفتح ه - ج) نام دو ناحیه است: یکی شهری نزدیک مدینه و دیگر این کلمه بر سراسر سرزمین بحرین اطلاق میشود و در اینجا منظور معنی دوم است. رجوع به اقرب الموارد شود.

سند و هند فلات پهناوری حایل میشود و رود سند که از نواحی کشور هند می آید در آن سرزمین جاری است و در جنوب دریای هند میریزد. و در آغاز بلاد هند بر ساحل دریای هند و در شرق سند بلاد بلهرا^۱ و در زیر آن (شمال) ملتان واقع است که مرکز بت مورد احترام اهالی آنجاست. این بخش بنواحی پایین (شمال) سند تقسیمهای جنوب سیستان امتداد می یابد و در قسمت غربی بخش هشتم این اقلیم بقیه بلاد بلهرا از نواحی هند واقع است و بر سمت خاوری آن بلاد قندهار و آنگاه منییار^۲ واقع است و در بالا (جنوب) در ساحل دریای هند و زیر آن بخش در جهت پایین (شمال) کابل واقع است و پس از آن در ناحیه خاوری کابل و منییار بلاد قنوج است که تا دریای محیط امتداد دارد و میان کشمیر داخلی و کشمیر خارجی در آخر این اقلیم واقع است و در جانب باختری بخش نهم این اقلیم بلاد هند اقصی است که تا ناحیه شرقی این بخش بهم پیوسته است و در نتیجه قسمت بالای (جنوب) آن بیخش دهم متصل میشود و در قسمت پایین (شمال) این ناحیه قطعه ای از بلاد چین واقع است که شهر خیفون^۳ در آن واقع است سپس بلاد چین در تمام بخش دهم امتداد می یابد تا بدریای محیط منتهی میشود و خدا و فرستاده او داناترند و کامیابی بقدرت اوست، سبحانه، و او بخشنده نیکی و ارجمند است^۴.

اقلیم سوم: و آن به اقلیم دوم از جهت شمال پیوسته است و در بخش اول و قریب يك سوم قسمت بالای (جنوب) آن کوه درن^۵ دیده میشود که از جانب باختری در کناره دریای محیط، بخاور در نزدیکی پایان آن بخش امتداد دارد. و در این کوه قبایل گوناگونی از بربرها سکونت دارند که بجز آفریننده آنان کسی شماره آنها را نمیداند و ذکر آن خواهد آمد. و بر ساحل دریای محیط در قطعه ای که این کوه را از اقلیم دوم جدا میکند، رباط ماسه^۶ واقع است. و بلاد سوس و نول^۷

۱- Belhera . ۲- میلیار . ملیبار . مالابار (ن . ل) . ۳- در جایهای مصر «شینون» و در نسخ خطی: «خنفون» و «خنفو» است ولی صحیح «خائفو» است . ۴- این جمله در چاپ پاریس و «ینی» نیست . ۵- مقصود کوه اطلس (L' Atlas) است (از فهرست نخبة الدهر) . ۶- ماسه (Masset) یا ماسه (Massa) . ۷- «نول» کوهستانی در افریقای جنوبی است و «نول لمطه» نیز محلی در همان ناحیه است (فهرست نخبة الدهر) . و دسلان مینویسد: جغرافیدانان و مورخان شرقی تمام اینگونه کلمات را با حرف «ل» مینویسند، ولی اروپاییان آنها را با نون بدینسان (Noun) میخوانند.

از سمت خاور بر براط ماسه پیوسته است و بر سمت خاور شهرهای مزبور بلاد درعه^۱ و سپس سجدماسه^۲ واقع است و آنگاه قطعه‌ای از صحرای نیر مشاهده میشود، همان فلاتی که نام آن در اقلیم دوم گذشت. و کوه درن سرتاسر بلاد این بخش را احاطه کرده است. و آن در این ناحیه گردنه‌ها و راههای اندکی دارد و این وضع همچنان ادامه دارد تا آنکه کوه مزبور و بروی رودملویه^۳ واقع میشود، آنوقت گردنه‌ها و راههای آن افزایش می‌پذیرد و تا پایان آن ادامه مییابد و در این ناحیه گروهی از قبایل مصموده و [سکسیوه^۴ بر می‌نهند که نزدیک دریای محیط سکونت دارند آنگاه قبایلی دیگر در آنجا می‌نهند مانند^۵] : هنتانه^۶ و تین ملل^۷ و گدمیوه^۸ و آنگاه هسکوره^۹. و این طایفه آخرین گروه مصامده در آن ناحیه میباشد سپس بر زمین [قبایل زناگه^{۱۰} دسته‌ای از قبایل^{۱۱}] صنهاکه یا صنهاجه می‌رسیم و در پایان این بخش برخی از قبایل زناته^{۱۲} بر می‌نهند و در اینجا از قسمت شمالی، کوه اوراس^{۱۳} که همان کوه کتامه^{۱۴} است بدین بخش متصل میشود. و در این نواحی ملت‌های دیگری از بربر هستند که آنها را در جای خود یاد خواهیم کرد. و کوه درن از جهت غربی مشرف بر بلاد مغرب اقصی است و این بلاد در جهت شمالی آن قرار دارند. در ناحیه جنوب این بلاد مراکش و اغمات^{۱۵} و تادله^{۱۶} واقع است و بر ساحل دریای محیط در آن ناحیه رباط اسفی^{۱۷} و شهر سلاست [که هم جزو بلاد مغرب اقصی بشمار می‌روند^{۱۸}] و در شمال بلاد مراکش شهرهای فاس و مکناسه^{۱۹} و تازا^{۲۰} و قصر

۱ - شهرست در آفریقا (فهرست نخبة الدهر). ۲ - شهرست بر ساحل رودی بهمن نام (همان کتاب).
 ۳ - رودی باندلی (معجم البلدان) Molouia. ۴ - Sekcioua. ۵ - از چاپ (پ) و نسخه (ینی)
 ۶ - در چاپهای مصر «هنتانه» است ولی صحیح آن «Hintata» میباشد. ۷ - در معجم البلدان در ذیل «تین ملل» (بکسر ت - ضم ن - فتح م - ل مشدد) آمده است: کوههایی است بمغرب و در آنها دهکده‌ها و مزارعی است که مسکن بربرها است. ولی در چاپهای مصر و بیروت «تینملک» است دسلان نیز ضبط آنرا بدینسان آورده است: Tinmelel. ۸ - Guedmioua. ۹ - در چاپهای مصر مشکوره است ولی صحیح Heskoura میباشد.
 ۱۰ - Zauaga. ۱۱ - از چاپ (پ) و (ینی). ۱۲ - Zênata. ۱۳ - Auras.
 ۱۴ - kérama. ۱۵ - Aghmat. ۱۶ - در چاپهای مصر «تادلا» است ولی صحیح «Tadla» میباشد.
 که یاقوت نیز آرد: تادله (بفتح د - ل) از جبل بربر در مغرب نزدیک تلمسان است (معجم البلدان).
 ۱۷ - Asfi. ۱۸ - از چاپ (پ) و (ینی). ۱۹ - Miknaça (Mequinez).
 ۲۰ - Taza (Téza).

کتابه^۱ واقع است و همین نواحی است که در عرف مردم آن سرزمین مغرب اقصی خوانده میشود و از جمله آنها بر ساحل دریای محیط دوشهر اصیله^۲ و العریش^۳ دیده میشود و در سمت شرقی این بلاد ممالک مغرب مرکزی (مغرب الاوسط) واقع است که پایتخت آنها تلمسان است و بر سواحل بحر روم در آن ناحیه شهر هنین^۴ و وهران^۵ و الجزایر است. زیرا این دریای روم از خلیج طنجه در ناحیه غربی اقلیم چهارم از بحر محیط جدا میشود و بسمت خاوری میرود تا به بلاد شام منتهی میگردد و همینکه اندکی ازین خلیج تنگ خارج میشود، از سمت جنوب و شمال وسعت می یابد و داخل اقلیم سوم و پنجم میشود و بهمین سبب بر ساحل آن بسیاری از بلاد این اقلیم (سوم) واقع است [که نخستین آنها طنجه و آنگاه قصر الصغیر^۶ و سبت و بادیس و سپس غسه^۷ است]^۸ سپس از سمت خاوری بلاد الجزیره شهر بجایه در ساحل دریا بدان پیوسته است و هم قسطنطنیه^۹ در مشرق بجایه بر ساحل دریاست و بمسافت یک بار انداز از دریا در نخستین بخش سومین اقلیم و در جنوب این ناحیه در حالیکه بسوی جنوب مغرب مرکزی پیش برویم شهرهای زیر را خواهیم یافت: نخست، اشیر^{۱۰} [که در کوهستان تیتیری^{۱۱} واقع است]^{۱۲} آنگاه مسیله^{۱۳} و زاب که بسکره^{۱۴} پایتخت آن در دامنه کوه اوراس واقع است و چنانکه یاد کردیم این کوهستان به درن (ناحیه اطلس) متصل میباشد. و آن در پایان بخش نخست از جانب خاور است.

و بخش دوم این اقلیم نیز بشکل بخش نخستین است از اینرو که قریب یک سوم جنوب آنرا کوه درن فرا گرفته و از باختر بخاور آن بخش امتداد دارد و در نتیجه آنرا بدو قطعه تقسیم میکند و بحر روم مسافتی از شمال آنرا فرا میگیرد و قسمت

۱ - «قصر» بر شهر مرکزی واحات الخلاق میشود و «کتابه» قبیله ای از بربر است (فهرست نخبة الدهر).
 ۲ - Asila، دسلان این ضبط را بر صورتهای «اصیله» و «اصیلا» و «ارضیله» که در نسخ مختلف آمده ترجیح داده است.
 ۳ - در جایهای مصر «العراش» است.
 ۴ - ناحیه ایست از سواحل تلمسان در سرزمین مغرب (معجم البلدان).
 ۵ - Ouhran (Oran).
 ۶ - قلعه مستحکمی است واقع در کنار دریا میان طنجه و سبت.
 ۷ - Ghassaça.
 ۸ - از چاپ (پ) و (ینی) Constantine.
 ۹ - شهر است در جبال بربرهای مغرب (معجم البلدان).
 ۱۰ - Titeri.
 ۱۱ - از (پ) و (ینی) Meçial.
 ۱۲ - Biskera.

باختری قطعه جنوبی کوه درن سرتاسر بیابان است و در خاور آن شهر غدامس^۱ دیده میشود و در سمت شرقی آن سرزمین ودان واقع است که بقیه آن را در اقلیم دوم یاد کردیم.

و قطعه‌ای که در شمال کوه درن واقع است، میان آن کوه و دریای روم، و در ناحیه باختری آن کوه اوراس و تبسه^۲ و لربس^۳ واقع است و بر ساحل این دریا شهر بونه^۴ دیده میشود سپس در سمت شرقی این بلاد، افریقیه واقع است و بر ساحل دریا بترتیب شهر تونس [دیده میشود که نزدیک دریاست]^۵ و آنگاه سوسه^۶ و مهدیه را مشاهده میکنیم و در جنوب این شهرها در دامنه کوه درن بلاد جرید از قبیل: توزر^۷ و قفصه^۸ و نفزاوه^۹ واقع است و در میان این ناحیه و قسمتهای ساحلی، شهرهای قیروان و کوهستان و شلات^{۱۰} و سیطله^{۱۱} واقع است و بر سمت شرقی کلیه این بلاد ایالت طرابلس برکنار دریای روم دیده میشود و در مقابل آن در سمت جنوب کوه دمر^{۱۲} دیده میشود که مگاره^{۱۳} شعبه‌ای از قبایل هوااره^{۱۴} در آن سکونت دارند و مساکن آنان پیوسته بکوه درن میباشد و روبروی این کوهستان و در آخر قطعه جنوبی این بخش شهر غدامس مشاهده میشود که نام آن گذشت. و در آخر قسمت شرقی این بخش سویقه ابن مشکوره^{۱۵} بر ساحل دریا مشاهده میشود و در جنوب این ناحیه چادرگاه‌های عرب در سرزمین ودان واقع است. و کوه درن از بخش سوم این اقلیم نیز میگردد ولی در آخر آن بسوی شمال منحرف میگردد و بر همان جهت میرود تا داخل دریای روم میشود و درین ناحیه آنرا بنام دماغه اوئان^{۱۶} مینامند.

۱ - در چاپ (ك) غدامس (بفتح غ-كسر م) است و در چاپ (ا) (ب) و (پ) «غدامس» و در نسخه الدهر غدامس (بفتح غ) است و صحیح صورت اخیر است. ۲- تبسه (بفتح ت -كسر ب -فتح س مشدد) شهر مشهوریست از سرزمین افریقا میان آن و قفصه شش مرحله است (معجم البلدان) Teveste یا Tebessa. ۳ - در چاپ (ا) (ب) «لربس» و در چاپ (ك) «لربس» ولی صحیح (Laribus) است. ۴- Bouna. ۵- از (پ) و (ینی). ۶- Souça. ۷- Touzer. ۸- Cafsa. ۹- Nefzaoua، در همه چاپها بجز (ینی) «نفزاوه» است. ۱۰- در چاپهای مصر «وولات» است ولی بتصحیح دسلان Ouchelat درست است. ۱۱- Sobeitla. ۱۲- (Ghorian) Demmer. ۱۳- Maggara. ۱۴- Houara. ۱۵- در چاپهای مصر چنین است ولی در ترجمه دسلان Metkoud است. ۱۶- Cap Aouthan، که انتهای روی نقشه‌های ما آنرا بنام دماغه Razat میخوانند (دسلان).

و دریای روم از جهت شمالی قسمتی از این بخش را فرا گرفته تا میان آن ناحیه و کوه درن باریکه‌ای بوجود آمده است و آنچه در پشت این کوه بطرف جنوب و باختر امتداد دارد باقی مانده سرزمین ودان است که چادرگاههای عرب نیز در آن سرزمین واقع است، آنگاه ناحیه زویله بن خطاب است و پس از آن تا آخر خاور این بخش ریگزارها و سرزمینهای قفر وجود دارد. و در میان کوه و دریا در جهت باختر، شهر ساحلی سرت^۱ قرار دارد، سپس نواحی نامعمور و سرزمین‌های بایر است که اعراب بادیه‌نشین در آنها رفت و آمد میکنند، آنگاه اجداییه^۲ و سپس برقه در نزدیک خمیدگی کوه واقع اند و پس از آن طلسمه^۳ بر ساحل دریا در همان ناحیه دیده میشود، سپس در خاور خمیدگی کوه چادرگاههای هیب^۴ و رواحه^۵ واقع است که تا پایان این بخش امتداد دارد.

و در بخش چهارم این اقلیم در طرف جنوب باختری آن صحاری برنيس^۶ واقع است و در طرف شمالی آن بلاد هیب و رواحه واقع است سپس دریای روم در این بخش پیشرفتگی پیدا میکند و قسمتی از آنرا تا جنوب فرامیگیرد و محدود جنوبی آن نزدیک میشود و میان دریا و آخر این بخش دشتهای بی آب و گیاهی باقی میماند که عربها در آنها رفت و آمد میکنند و در جهت خاوری آن بلاد فیوم بر مصب یکی از دوشاخه نیل واقع است و این شاخه از لاهون یکی از نواحی صعيد در بخش چهارم اقلیم دوم میگذرد و در دریاچه فیوم میریزد و بر سمت شرقی همان بخش سرزمین مصر است و شهر مشهور آن بردومین شاخه ایست که ازدلاص یکی از بلاد صعيد نزدیک آخر بخش دوم این اقلیم میگذرد و این شاخه بار دیگر در پایین مصر (قاهره کهنه) از شطنوف^۷ و زفتی^۸ بدو شاخه دیگر منشعب میشود و شاخه راست آن از قرمطه^۹ بدو شاخه دیگر تقسیم میگردد و همه آنها در دریای روم میریزند.

۱- Sort ۲- در جاپ (ا) «اجوابیه» و در جاپ (پ) و (ک) «اجداییه» است و در منتهی الارب نیز در ذیل «اجداییه» آمده است: شهرست نزدیک برقه ۳- Tolomeitha ۴- Heib ۵- Rouaha ۶- در جایهای مصر «برقیق» است ولی دسلان مینویسد نام قدیم آن Bérénice بوده و اکنون آنرا «بن غازی» Ben Ghazi گویند. ۷- شطنوف بر وزن حلزون دهی است بمصر (منتهی الارب). ۸- زفته (پ). ۹- در جاپ پاریس «تروط» Terout است و دسلان احتمال میدهد که صحیح آن «تروط» باشد.

بر مصب شاخه باختری شهر اسکندریه و بر مصب شاخه وسط شهر رشید و بر مصب شاخه شرقی آنها شهر دمياط واقع است .

و میان مصر و قاهره و این سواحل دریایی قسمت پایین (جنوب) مصر سرتاسر پر از آبادانی و زمینهای مزروعی است .

و در بخش پنجم این اقلیم بلاد شام یا قسمت معظم آن واقع است بدینگونه که : دریای قلزم در جنوب غربی این بخش نزدیکی سویس (سوئز) پایان می پذیرد زیرا خط سیر دریای مزبور که مبدأ آن از دریای هند بشمال آغاز میگردد با خمیدگی بسوی غرب متوجه میشود و بنابراین قطعه درازی از خمیدگی آن در این بخش بوجود می آید و در ناحیه غربی آن بسوی سوئز منتهی میشود و بر این قطعه پس از سوئز بترتیب فاران و کوه طور و ایله مدین و پس از آن در پایان ، حوراء واقع است و از اینجا ساحل آن بسوی جنوب در سرزمین حجاز خمیدگی پیدا میکند چنانکه در بخش پنجم اقلیم دوم گذشت . و در ناحیه شمالی این بخش قطعه ای از دریای روم ناحیه بزرگی از باختر آنرا فرا گرفته و بر آن فرما و عریش واقع است و کناره آن به شهر قلزم نزدیک میشود و از اینجا فاصله میان دودریای مزبور تنگ میگردد و قسمتی شبیه باب باقی میماند که بر سرزمین شام منتهی میشود .

و در جانب غربی این باب فحس التیه^۱ واقع است که سرزمینی تهی از گیاه و رستنی است . و مدت چهل سال از چادرگاههای بنی اسرائیل بوده است ، یعنی پس از خروج آنان از مصر و پیش از دخول آنان بشام ، چنانکه قرآن از آن حکایت کرده است . و در این قطعه دریای روم قسمتی از اراضی جزیره قبرس دیده میشود که جزو این بخش بشمار میرود و بقیه آن در اقلیم چهارم است ، چنانکه آنرا یاد خواهیم کرد . و بر ساحل این قطعه درجایی که دریای مدیترانه بدریای سویس نزدیک میشود شهر عریش و عسقلان واقع میباشد و عریش پایان دیار مصر است و در میان آن دو کناره ای از این دریا واقع است . سپس خمیدگی این قطعه از اینجا تا اقلیم

۱- صحرای اسرائیل را «تیه» مینامند و «فحس التیه» یا «فحس الاردن» نواحی از آب برآمده و پهناور آنرا گویند (فهرست نخبة الدهر) و (اقرب الموارد) .

چهارم نزدیک طرابلس و غزه امتداد می‌یابد و در اینجا بحر روم در جهت شرقی بنهایت میرسد. و بیشتر سواحل شام بر این قطعه واقعند، چنانکه در شرق آن غزه و آنگاه عسقلان است و با انحراف کمی بسوی شمال شهر قیساریه^۱ و سپس بترتیب عکا^۲ و صور^۳ و صیدا^۴ بر آن واقعند، آنگاه جهت این دریا بسمت شمال و بطرف اقلیم چهارم خمیدگی پیدامیکند. و در مقابل این بلاد ساحلی قطعه مزبور، در این بخش کوه بزرگی است که در ساحل ایله از دریای قلزم آغاز میشود و بسوی ناحیه شمال با انحراف بسوی خاور میرود تا از این بخش میگذرد و آنرا کوه لکام می‌نامند و آن کوه بمنزله سد و حایلی میان اراضی مصر و شام است و در انتهای آن نزدیک ایله عقبه‌ای واقع است که حاجیان مصری در سفر بمکه از آن میگذرند، آنگاه پس از آن در ناحیه شمال آرامگاه ابراهیم خلیل، ع، نزدیک کوه سراه واقع است که از نزدیک کوه لکام یاد کرده بشمال در عقبه می‌پیوندد و بسمت خاور میرود سپس اندکی منحرف میشود و در خاور آن در این نقطه شهر حجر و دیار ثمود و تیماء و دومة الجندل واقع است که نواحی شمالی حجاز را تشکیل میدهند و در ناحیه جنوب آن کوه رضوی و قلاع خیبر واقع است. و در میان کوه سراه و دریای قلزم صحرای تبوک دیده میشود و در شمال کوه سراه نزدیک کوه لکام شهر قدس^۵ واقع است و سپس اردن و پس از آن طبریه دیده میشود و در سوی شرقی آن بلاد غور است که تا نواحی اذرعات [و حوران]^۶ امتداد دارد. و در جانب شرقی همان سرزمین دومة الجندل واقع است که پایان این بخش و هم پایان حجاز است و نزدیک خمیدگی کوه لکام بسوی شمال در آخر این بخش شهر دمشق در مقابل صیدا و بیروت واقع است و این شهرها از نقاط ساحلی بشمار میروند و کوه لکام از فاصله میان شهرهای مزبور و دمشق میگذرد. و در سمت خاور دمشق شهر بعلبک است و پس از آن شهر حمص در جهت شمالی پایان این بخش و نزدیک محلی واقع است که کوه لکام پایان می‌یابد و در خاور شهر بعلبک و حمص شهر تدمر^۷ و چادرگاه‌هایی که محل رفت و آمد

۱ - Césarée ۲ - Saint Jean d' Acre ۳ - Tyr ۴ - Sidon ۵ - اورشلیم .
۶ - جاپ (پ) د (بنی) ۷ - Tadmor (Palmyre)

بادیه‌نشینان است تا پایان این بخش امتداد دارد. و در نواحی جنوبی بخش ششم این اقلیم چادرگاههای اعراب در زیر بلاد نجد و یمامه میان کوه عرج و بلاد ضمار^۱ واقع است که تا بحرین و هجر بر ساحل دریای فارس امتداد دارد. و در قسمتهای شمالی این بخش در زیر چادرگاههای بادیه‌نشینان شهر حیره و قادسیه و مردابهای فرات دیده میشوند و پس از آنها در ناحیه خاوری شهر بصره واقع است. و در قسمتهای شمالی این بخش دریای فارس نزدیک عبادان و ابله پایان مییابد و رود دجله پس از آنکه به شعب بسیاری تقسیم میشود و نه‌های دیگری از فرات بدان می‌پیوندد و سپس همه آنها نزدیک عبادان با هم یکی میشوند، در دریای فارس میریزد. این دریا در قسمتهای جنوبی این بخش پهناور است و در پایان جهت خاوری و حد شمالی آن تنگ میشود و در ساحل باختری آن قسمت‌های شمالی بحرین و هجر و احسا، و در باختر این بلاد سرزمینهای خط^۲ و ضمار^۳ و بقیه سرزمین یمامه واقع است. و برکناره شرقی آن سواحل جنوبی فارس دیده میشوند و در این بخش جبال قفص^۴ کرمان در طرف شمال دریای فارس واقع است و در جانب انتهایی شرقی همین بخش جبال مزبور قسمتی از این دریا را احاطه کرده که بسوی مشرق امتداد یافته است و آخرین قسمت آن بی آنکه ازین بخش دور شود بسوی جنوب امتداد می‌یابد و در شمال هرمز شهر سیراف و نجیرم در ساحل این دریاست و در کرانه شرقی آن تا آخر این بخش و در زیر هرمز شهرهای چندی از ایالت فارس مانند صابور (شاپور) دارابگرد و فسا^۵ و اصطخر و شاهجان و شیراز واقعست و شهر اخیر مرکز همه آنهاست و در زیر شهرهای فارس بطرف شمال، نزدیک کناره دریا بلاد خوزستان است که از آنجمله است: اهواز و تستر (شوشتر) و جندی‌شاپور^۶ و سوس (شوش) و رامهرمز و جزاینها و همچنین ارجان که شهر مرزی میان فارس

۱- در همه چاپها «صمان» است ولی دسلان آنرا از روی دو نسخه خطی و برحسب اینکه در مرصع الاطلاع بدین صورت ضبط شده است تصحیح کرده است. ۲- در چاپهای مصر و بیروت «اخطب» و در چاپ پاریس وینی «خط» است و «خط» هم بمعنی ساحل بحرین و هم نام موضعی در یمامه است. ۳- در چاپهای مختلف «صمان» و «ضمان» است. ۴- قفص معرب کوچ است. ۵- در چاپهای مصر و بیروت «نسا» است. ۶- در چاپهای مصر و بیروت چنین است: «وصدی و صابور».

و خوزستان است. و در جانب شرقی بلاد خوزستان کوههای کردها است که بنواحی اصفهان پیوسته است و مساکن کردها در آن کوههاست و چادرگاههای آنان در پشت آن ناحیه، در سرزمین فارس، است که آنها را زموم^۱ مینامند و بقیه کوههای قفص در قسمت جنوب غربی بخش هفتم واقع است و نزدیک آنها از جهت جنوب و شمال بلاد کرمان و مکران دیده میشود که از شهرهای آن ناحیه میتوان رودان و سیرجان^۲ و جیرفت و بردسیر^۳ و فهرج^۴ را نام برد و در زیر سرزمین کرمان در جهت شمال بقیه بلاد فارس است که تا حدود اصفهان امتداد دارد و شهر اصفهان در کناره این بخش میان باختر و شمال آنست. آنگاه در مشرق بلاد کرمان و بلاد فارس سرزمین سیستان [و کوهستان]^۵ در جنوب و سرزمین کوهستان در شمال غربی است و میان کوهستان و کرمان و فارس و سیستان در وسط این بخش فلات بزرگی است که بعلت دشواری عبور از آن راههای اندکی دارد. و از شهرهای سیستان بست و طاق را میتوان نام برد. و اما کوهستان از بلاد خراسان بشمار میرود و از بلاد معروف آن سرخس [و قهستان]^۶ در آخر این بخش است. و در سمت باختر و خاور بخش هشتم چادرگاههای خلج^۷ واقع است که از طوایف چادر نشین ترک اند. این چادرگاهها از مغرب به سرزمین سیستان و از جنوب بناحیه کابل هند پیوسته است و در شمال این چادرگاهها نواحی کوهستانی غور است و مرکز آنها غزنه است که بمنزله بندر هند بشمار میرود و در آخر غور از سمت شمال بلاد استرآباد است و سپس در شمال غربی آن تا آخر این بخش بلاد هرات است که در وسط خراسان دیده میشود و در آن شهرهای اسفراین و کاشان و بوشنگ و مرو و الرود و طالقان و گوزگان واقع است و خراسان در اینجا به رود جیحون منتهی میشود و بر این رود از شهرهای خراسان در

۱- در جایهای مصر و بیروت «زموم» و در چاپ پاریس «زموم» است و دسلان در حاشیه مینویسد: کلمه زموم جمع «زم» بمعنی معسکر و بناهای موقتی و فصلی است که طوایف چادر نشین یا لشکریان آنها را بنیان می نهند و کردها کلمه زم را برین معنی اطلاق میکردند و در هرزم کردها چندین دهکده یا شهر وجود داشته است، رجوع به جغرافی ادریسی «بفرانسه» ج ۱ ص ۴۶ شود. در مرصدا لاطلاع این کلمه «زم» نوشته شده و ذیل حرف «ر» آمده است و در همین کتاب دهکده ای بنام «زم» هم آمده که میان جیحون و ترمذ واقع است. (ترجمه دسلان ص ۱۳۴ ج ۱). ۲- شیر جان (ب) و (ک) و (ا). ۳- تردشیر (ب)، یزد شیر (ب). ۴- بهرج (ب). ۵- در ترجمه فرانسه نیست. ۶- قوهستان (ب). ۷- خلج (ب)، جلیح (ب) و (ا) ولی صحیح خلج است.

سواحل غربی آن شهر بلخ و در سواحل خاوری آن شهر ترمذ است و شهر بلخ پایتخت ترکان بوده است و این رود یعنی رود جیحون از بلاد وخاب^۱ در حدود بدخشان، از آن قسمت که هم مرز هند است، بیرون می‌آید و در پایان شرقی قسمت جنوبی این بخش روان می‌شود و پس از اندکی مسیر آن تغییر می‌یابد و بسوی مغرب خمیدگی پیدا می‌کند و تا وسط این بخش امتداد می‌یابد و در این ناحیه آنرا رود جریاب^۲ مینامند سپس بسوی شمال خمیدگی می‌یابد و از خراسان می‌گذرد و همین مسیر را می‌پیماید تا در دریاچه خوارزم^۳ که در اقلیم پنجم است فرو می‌رود چنانکه آنرا یاد خواهیم کرد. و در مرکز این بخش که از جنوب بشمال منحرف می‌شود پنج نهر بزرگ که از بلاد ختل^۴ و وخت می‌آیند از سمت مشرق بدان می‌پیوندند و رودهای دیگری نیز از کوههای بتم^۵ که در خاور رود و شمال ختل واقع است بدان ملحق می‌شوند [همچنین جیحون بمیزان شگرفی توسعه می‌یابد]^۶ و در نتیجه بحدی پهناور و بزرگ می‌شود که همانندی ندارد و از رودهای پنجگانه‌ای که بدان می‌پیوندند یکی رود وختاب است. این رود از بلاد تبت که در جنوب خاوری این بخش واقع است خارج می‌شود و با انحراف بشمال بسوی غرب جریان می‌یابد تا سرانجام در نزدیکی شمال این بخش که داخل بخش نهم می‌شود کوه بزرگی در مسیر آن پدید می‌آید. این کوه از وسط جنوب این بخش می‌گذرد و با انحراف بسمت شمال بسوی مشرق می‌رود تا در نزدیکی شمال این بخش به بخش نهم می‌رسد و آنگاه در بلاد تبت امتداد می‌یابد تا به قسمت جنوب شرقی این بخش منتهی می‌شود و میان ترکها و بلاد ختل حایلی تشکیل می‌دهد و بجز یگانه معبری که در وسط قسمت خاوری این بخش دیده می‌شود راه دیگری در این ناحیه وجود ندارد و فضل بن

۱- در چاپ بولاق و دیگر چاپهای مصر و بیروت: «رجار» و در چاپ پاریس «وخان» و در دائرة المعارف اسلامی «وخاب» است و ما این صورت را ترجیح دادیم. ۲- چاپ پاریس «خربات» و چاپها و نسخه‌های دیگر «خرباب» و «خرناب» و «خریاب» و در صورة الارض ابن حوقل ص ۴۷۵ نیز «خرباب» است ولی در ترکستان بارتولد، ص ۶۸، و دائرة المعارف اسلامی «جریاب» است و ما صورت اخیر را برگزیدیم. ۳- دریاچه آرال «Aral» را متقدمان دریاچه خوارزم مینامیدند (فهرست نخبه الدهر). ۴- در چاپ پاریس «جیل» است. ۵- در چاپ بولاق «بتن» ولی «بتم» Bottam صحیح است، رجوع به ترکستان بارتولد شود. ۶- از «ب» و «ینی».

یحیی (برمکی) درین سرزمین سدی همانند سد یاجوج و مأجوج بنیان نهاده و برای آن مدخلی (باب) ساخته است. بنابراین همینکه رود و خشاب از بلاد تبت خارج میشود و باین کوه برمیخورد از زیر آن جریان می‌یابد و پس از آنکه مسافت دوری را می‌پیماید به بلاد و خش می‌رسد و نزدیک بلخ در رود جیحون میریزد و از اینجا رود جیحون بسوی شمال جریان می‌یابد و از نزدیک ترمذ میگذرد و داخل بلاد گوزگان میشود. و بلاد بامیان که از بخشهای خراسان بشمار میرود در جانب شرقی بلاد غور، میان آن ناحیه و رود جیحون، واقع است و بلاد ختل که بیشتر آن کوهستانی است و همچنین بلاد و خش در کناره خاوری جیحون است.

و بلاد مزبور از شمال محدود به کوههای بتم است و کوههای یاد کرده از مرزهای خراسان در جهت باختری رود جیحون امتداد می‌یابد و بسمت خاور میرود تا کناره آن بکوه عظیمی میرسد که در پشت آن بلاد تبت واقع است و چنانکه یاد کردیم رود و خشاب از زیر آن میگذرد و کوه بتم نزدیک باب فضل بن یحیی بدین کوه می‌پیوندد و رود جیحون از میان این کوهها میگذرد و رودهای دیگری نیز بدان می‌پیوندد، از آنجمله رود و خش که از شمال ترمذ بساحل شرقی جیحون میرسد و در آن میریزد و رود بلخ که نزدیک گوزگان از جبال بتم سرچشمه میگیرد و بساحل باختری جیحون میرسد و بدان می‌پیوندد. و بر ساحل غربی این رود بلاد آمل^۲ است که از نواحی خراسان بشمار میرود. و در کناره خاوری رود در اینجا سرزمین سغد^۳ و اسروشنه^۴ از بلاد ترکان دیده میشود و در مشرق آن سرزمین فرغانه واقع است که تا آخر خاور این بخش امتداد دارد. کوه بتم سرتاسر بلاد ترکان را تا شمال آن احاطه کرده است. و در جهت باختری بخش نهم این اقلیم سرزمین تبت واقع است که تا وسط بخش امتداد دارد و بلاد هند در جهت جنوبی و چین در

۱- ناسان (چایهای مصر و بیروت). ۲- در چایهای مصر «آمد» ولی صحیح «آمل» است زیرا علاوه بر آمل طبرستان در ترکستان نیز شهری بنام آمل وجود داشته چنانکه صاحب منتهی الارب می‌نویسد: آمل شهر است بر یک کوه از جیحون و عامه آنرا آمو گویند. و «آمد» در بین‌النهرین است چنانکه در جای خود خواهیم دید. ۳- از شهرهای ترکستان (فهرست نخبة الدهر). ۴- شهر است که سیحون از آن میگذرد (فهرست نخبة الدهر).

جهت خاوری آنست که تا آخر بخش ادامه می‌یابد و در قسمت پایین (جنوب) این بخش و شمال تبت بلاد خزلجیه^۱ از ممالک ترکان دیده میشود که تا آخر جهت شرقی و شمالی این بخش امتداد می‌یابد. و بلاد خزلجیه از جهت غربی به فرغانه می‌پیوندد که هم تا پایان شرقی این بخش دیده میشود و از سوی شرقی به سرزمین تغزغز^۲ پیوسته است که متعلق بترکان است و تا آخر این بخش از جهت خاوری و شمالی امتداد می‌یابد. و سرتاسر قسمت جنوبی بخش دهم را نواحی شمالی کشور چین تشکیل میدهد و در شمال این بخش بقیه بلاد تغزغز است. آنگاه در سوی خاوری تغزغز بلاد خرخیر^۳ است و اهالی آن نیز دسته دیگری از ترکان میباشند که سرزمین ایشان قسمت خاوری این بخش را فرا گرفته است. و در شمال سرزمین خرخیر بلاد کیمالک^۴ است که مردم آن از اقوام ترک‌اند و روبروی آن در دریای محیط جزیره یاقوت در وسط کوه مستدیری دیده میشود که هیچ منفذ و راهی از آن کوه به جزیره نیست و صعود به قله کوه از اطراف آن بسیار دشوار است.

و در این جزیره مارهای کشنده فراوان و قطعات یاقوت بسیار وجود دارد و مردم مجاور این جزیره در استخراج یاقوت بر حسب تدابیری که خدا برایشان الهام میکند بحیله‌های خاصی متوسل میشوند. و مردم این بلاد در این بخش نهم و دهم و در مانورای خراسان و کوههایی که همه آنها چادرگاه‌های ترکانست ملت‌های بیشماري هستند و ایشان چادر نشین و صحرا گردند و بکار گله‌داری شتر و گوسفند و گاو و اسب مشغولند و از این چارپایان برای تولید و افزایش گله‌ها و سواری و بهره برداری از گوشت و محصولات آنها استفاده میکنند. و طوایف بسیاری هستند که جز آفریننده ایشان کسی شماره آنها را نمیداند و در میان اینان مسلمانان هم هستند که در قسمتهای نزدیک رود جیحون بسر میبرند و با کافرانی که بردین مجوسی هستند می‌جنگند و اسیرانی را که بقید بندگی در می‌آورند با اقوام نزدیک و مجاور

۱- (بضم خ - ل) خزلجیه (پ) «خزلجیه» و «خزلجیه» در چاپها و نسخ دیگر، ولی صحیح «خزلجیه» است.
 ۲- «تغزغز» و «تغزغز» نیز در چاپهای مختلف آمده است. رجوع به ص ۶ تا ص ۱۰ ممالك العمالک
 اصطخری شود. ۳- خرخیز (ن. ل) رجوع به صفحات ۹ و ۱۰ اصطخری شود. ۴- کتمان (چاپهای مصر).

خود میفروشند و گاه بکشورهای خراسان و هند و عراق بیرون می‌شوند.

اقلیم چهارم: این اقلیم از جهت شمال با اقلیم سوم پیوسته است و باختر بخش نخستین آن را قطعه مستطیلی از دریای محیط از آغاز تا پایان فرا گرفته که از جنوب بشمال امتداد یافته است و بر ساحل جنوبی این قطعه در جنوب، شهر طنجه واقع است و این قطعه دریا در شمال طنجه بوسیله یک خلیج تنگ که بعرض دوازده میل میان طریف و جزیره الخضراء (الجزیره) در شمال و قصر مجاز و سبت^۱ در جنوب واقع است از دریای محیط بدریای روم می‌پیوندد و همچنان بسمت خاور امتداد مییابد تا به وسط بخش پنجم این اقلیم منتهی میشود و رفته رفته در مسیر خود وسعت می‌یابد تا اینکه چهار بخش این اقلیم و بیشتر بخش پنجم آنرا فرا میگیرد و ازدوجانب آن دوکناره اقلیم سوم و اقلیم پنجم نیز زیر آب میرود چنانکه یاد خواهیم کرد، و این بحر را دریای شام نیز میخوانند و در آن جزایر بسیاری است که بیشتر آنها در جهت مغربست و بترتیب عبارتند از: یابسه^۲ و مایرقة^۳ و منورقة^۴ و سردانیه^۵ و صقلیه و جزیره اخیر از همه بزرگتر است و پس از آنها بترتیب بلونس^۶ و اقریطش^۷ و قبرس^۸ است و ما آنها را در بخشی که در آن واقعند یاد خواهیم کرد. و نزدیک آخر بخش سوم این اقلیم و در بخش سوم اقلیم پنجم، خلیج و نیز (بنادقه)^۹ از این دریا جدا میشود و بسوی شمال امتداد می‌یابد تا بوسط این بخش میرسد، آنگاه بسمت مغرب انحراف می‌یابد تا به بخش دوم اقلیم پنجم منتهی میشود.

و نیز در آخر قسمت خاوری بخش چهارم اقلیم پنجم خلیج قسطنطنیه^{۱۰} از آن جدا میشود و تا آخر اقلیم از تنگه‌ای بعرض تیررس بسوی شمال میرود سپس به بخش چهارم اقلیم ششم منتهی میگردد و در مسیر خود بسوی دریای نیطش^{۱۱} در سرتاسر بخش پنجم و نیمی از بخش ششم اقلیم ششم بسمت خاور منحرف میشود،

۱ - Ceuta - ۲ - Iviça - ۳ - Maiorca - ۴ - Minorca - ۵ - La Sardaigne - ۶ - درسه چاب (ا) و (ب) و (ک) «بلونس» و در چاب (پ) «بلونس» - ۷ - Pélouonnèze - ۸ - جزیره مثلث عظیمی است در قسمت شرقی دریای متوسط. - ۹ - و نیز Venise - ۱۰ - Constantinople - ۱۱ - بحر نظس یا اسود یا طارنده (طایوزان).

چنانکه این قسمت‌ها را در جای خود یاد خواهیم کرد، و هنگامیکه دریای روم از دریای محیط در خلیج طنجه جدا میشود و تا اقلیم سوم وسعت می‌یابد، در جنوب خلیج قطعه کوچکی از این بخش باقی میماند که در آن شهر طنجه بر ساحل مجمع بحرین (محل اتصال دو دریا) دیده میشود و از آن پس شهر سبت را برکنار دریای روم می‌بینیم و سپس بترتیب بلاد تیطاوین^۱ و بادیس^۲ است، آنگاه این دریا بقیه قسمت خاوری این بخش را فرامیگیرد و بسوی اقلیم سوم خارج میشود و بیشتر آبادیهای این بخش در قسمت شمالی آن و هم در شمال خلیج آنست. و همه این نواحی از بلاد اندلس باختری بشمار میروند و نخستین آنها میان دریای محیط و دریای روم شهر طریف است که نزدیک جایگاه پیوستگی دو دریا واقع است. و در خاور آن بر ساحل دریای روم بترتیب جزیره الخضراء (الجزیره) و مالقه^۳ و منقب^۴ و المریه^۵ دیده میشود و در زیر اینها بسمت باختر و مجاور دریای محیط شهر شریش^۶ و لبله^۷ است و روبروی آنها در دریای محیط جزیره قادیس^۸ واقع است و در خاور شریش و لبله بترتیب: اشبیلیه^۹ و اسیجه^{۱۰} و قرطبه^{۱۱} و مرتله^{۱۲} و غرناطه^{۱۳} و جیان^{۱۴} و ابده^{۱۵} و وادیاش^{۱۶} و بسطه^{۱۷} واقع است و در پایین طرف مغرب و نزدیک دریای محیط شهرهای شنتمریه^{۱۸} و شلب^{۱۹} دیده میشود. و در سوی خاوری این دو شهر بطلیوس^{۲۰} و ماردده^{۲۱} و یابره^{۲۲} و آنگاه غافق^{۲۳} و تر جاله^{۲۴} و سپس قلعه رباح^{۲۵} واقع است.

- ۱- «تطاون» در جایهای مصر ولی صحیح تیطاوین (Tetouan) است. ۲- در چاپ‌های مصر بنلط «باریس» است. ۳- مالاگا، Malaga. ۴- منکب (جایهای مصر)، منقب (چاپ پاریس) (بضم م- کسر ک)، Almunecar - ۵ Almeria - ۶ Xérès. ۷- (بکسر ل - نخست - فتح ل دوم) Niebla. ۸- Cadix - ۹ Séville. ۱۰- (بکسر همزه - س - فتح ح) Ecija. در چاپهای مصر «استجه» است. ۱۱- (بضم ق - ط - فتح ب) Cordoue. ۱۲- در چاپهای مصر و بیروت «مدیله» ولی صحیح «مرتله» (بضم م- کسر ت - فتح ل مشدد) است، Montilla. ۱۳- Grenade. ۱۴- Jaën. ۱۵- (بضم همزه - کسر ب - فتح د) و در روض المعطار باباء مشدد است، Ubeda. ۱۶- Guadix. ۱۷- (بفتح ب - ت) Baza. ۱۸- (بکسرش م - ر - فتح ی) des Algarves. ۱۹- Sainte - Marie. ۲۰- Silves. ۲۱- Badajoz. ۲۲- Merida. ۲۳- (بکسرف) Ghafec. ۲۴- (بضم ت- فتح ل) (Truxillo) Tordjéla. در چاپهای مصر بنلط «بز جاله است». ۲۵- «رباح» (بکسر ر) صحیح است نه «رباح».

و در زیر اینها در جانب غربی و مجاور دریای محیط شهر اشبونه^۱ دیده میشود که بر ساحل رود تاجه^۲ واقع است و در خاور آن شهر : شنترین^۳ و قوریه^۴ نیز بر ساحل همان رود است و از آن پس قنطرة السیف^۵ دیده میشود .
و در سمت خاور اشبونه رشته کوههای شارات^۶ را می بینیم که در آنجا از مغرب آغاز میشود و در امتداد حدود شمالی پایان این بخش بسوی خاور پیش میرود و سرانجام به مدینه سالم^۷ منتهی میشود و این شهر در آنسوی وسط این بخش واقع است .

و در دامنه این کوه طلبیره^۸ در خاور قوریه واقع است و از آن پس بترتیب شهرهای : طلیطه^۹، وادی الحجارة^{۱۰} و مدینه سالم دیده میشود و در آغاز این رشته کوهها (شارات) شهر قلمریه^{۱۱} دیده میشود که میان اشبونه (لیسن) و کوه مزبور واقع است . شهرهایی که تاکنون آنها را نام بردیم از نواحی باختری اندلس بشمار میرفتند .

و اما نواحی خاوری آن کشور ، آنها که بر ساحل دریای روم (مدیترانه) واقعند پس از المریه بترتیب عبارتند از : قرطاجنه^{۱۲} و لقنت^{۱۳} و دانیه^{۱۴} و بلنسیه^{۱۵} تا طرگونه^{۱۶} که در پایان شرقی این بخش واقع است .

و در زیر این شهر از سوی شمال لرقه^{۱۷} و شقوره^{۱۸} واقع است . دوشهر مزبور هم مرز بسطه و قلعه رباح اند که در ناحیه باختری اندلس واقع اند آنگاه در ناحیه خاوری مرسیه^{۱۹} و سپس شاطبه^{۲۰} در زیر بلنسیه ، در شمال ، دیده میشوند . آنگاه

۱- Lisbonne . ۲- Tage ، «تاجه» در چایهای مصر و بیروت غلط است . ۳- (بکسر ش- ت - فتح ر) Santarem . ۴- Coria ، «موزیه» در چایهای مصر غلط است . ۵- Alcantara ، که میان شنترین و قوریه واقع است . دسلان قنطرة السیف را پل شمشیر ترجمه کرده و «سیف» را بفتح «س» خوانده و ضبط کرده است در صورتیکه گویا «سیف» در اینجا بکسر «س» است که بمعنی ساحل و مخصوص ساحل رودبار میباشد و چون شهر مزبور بر ساحل رود تاجه واقع است ترجمه قنطرة السیف به پل ساحلی مناسبتر است . ۶- Sierra . ۷- Medina Celi . ۸- (بفتح ط - ل- ر) Talavera . ۹- (بضم ط ففتح- کسر ط ففتح) Tolède . ۱۰- Guadalaxara . ۱۱- (بضم ق- ل- کسر- فتح ی) Coïmbre . ۱۲- کارتاژ ، Cartage . ۱۳- (بکسر ل- فتح ق) Alicante ، «لفته» در چایهای مصر غلط است . ۱۴- Dénia . ۱۵- (بفتح ب- ل- کسر ی- فتح ی) Valence . ۱۶- (بفتح ط - ن) Tarragone ، «طرطوش» در چایهای مصر غلط است . ۱۷- Lorca . در چایهای مصر «لیورقه» است . ۱۸- (بکسر ش- فتح ر) Segura . ۱۹- بضم م - کسر ی- فتح ی) Murcie . ۲۰- San - phelipe de Xativa .

شقر^۱ و سپس طرطوشه^۲ و بعد از آن طرگونه^۳ را می بینیم که تا پایان این بخش امتداد می یابد. آنگاه در زیر همین ناحیه بسوی شمال شهرهای جنجاله^۴ و ابده^۵ است که از سمت باختر هم مرز شقوره و طلیطله^۶ هستند، آنگاه در مشرق، در زیر طرطوشه و شمال آن، شهر افراغه^۷ دیده می شود. آنگاه در خاور شهر سالم بترتیب قلعه ایوب^۸ و سرقسطه^۹ و لارده^{۱۰} دیده می شوند که در پایان این بخش از شمال و خاور قرار دارند. و بجز گوشه ای از شمال باختری بخش دوم این اقلیم بقیه آنرا سرتاسر آب فرا گرفته و در آن قسمت بیرون از آب کوه برتات^{۱۱} (پیرنه) باقی مانده که بمعنی گردنه ها و گذرگاه هاست. این کوه از پایان بخش نخستین اقلیم پنجم بدین بخش امتداد می یابد و نزدیک جنوب خاوری این بخش، از کناره ای که بدریای محیط منتهی می شود آغاز می گردد و بسوی جنوب خاوری می رود تا بدین اقلیم چهارم می رسد و از بخش اول منحرف می شود و داخل بخش دوم می گردد و قطعه ای از آن در این بخش واقع می شود که گردنه ها و پیچ و خمهای آن به خشکی می پیوندد و باین بخش امتداد می یابد و آنرا سرزمین غشگونه (گاسگن)^{۱۲} مینامند و شهرهای جرنده^{۱۳} و قرقشونه^{۱۴} در این سرزمین واقع است. و در این قطعه بر ساحل دریای روم شهر برشلونه^{۱۵} (بارسلن) و آنگاه اربونه^{۱۶} دیده می شود. و در دریایی که این بخش را فرا گرفته جزایر بسیار است که بیشتر آنها بعلت کوچکی و وسعت اندک نامسکونست. لیکن جزیره سردانیه (ساردینی) در باختر این دریا و جزیره صقلیه (سیسیل) در خاور آن از لحاظ مسافت بسیار و پهناوری قابل توجه می باشند و گویند گرداگرسیسیل هفتصد میل است و در آن شهرهای بسیار است که معروفترین آنها سرقوسه (سیراکوز)^{۱۷}

- ۱ - (بنم ش - فتح ق) Xucar . ۲ - Tortose ، در فهرست نخبة الدهر « ترنس » است .
- ۳ - (بفتح ط - ن) Tarragone . ۴ - (بکسر ج - فتح ل) Chinchilla « منجاله » در چاپهای مصر غلط است .
- ۵ - Ubeda ، « ریده » و « بده » در چاپهای مصر و پاریس غلط است . ۶ - Toléde ۷ - Fraga .
- ۸ - Calatayud ۹ - (بفتح س - ق - ط) Saragosse ساراگس . ۱۰ - (بکسر د - فتح د) Lerida .
- ۱۱ - les ports . les pyrénées . در چاپهای مصر « برتات » است . ۱۲ - (بفتح غ - کسر ن - فتح ی)
- Gascogne ، « غشکوتیکه » در چاپهای مصر غلط است . ۱۳ - (بکسر ج - ضم د - فتح د) Gironne .
- « خریده » در چاپهای مصر غلط است . ۱۴ - (بفتح ق - ن) Carcassonne . ۱۵ - (بفتح ب -
- ش - ن) Barcelone . ۱۶ - (بفتح همزه - ن) Narbonne . ۱۷ - (بکسر س - نخست - فتح س - دوم) Syracuse .

و بلرم^۱ و طرابنه^۲ و مازر^۳ و مسینی^۴ است و این جزیره روبروی سرزمین افریقیه است و دو جزیره غدش^۵ و مالطه^۶ (مالت) در فاصله میان آن دو واقع اند .
و بخش سوم این اقلیم را نیز بجز سه قطعه از سوی شمال آب فرا گرفته است .
قطعه باختری آن عبارت از حوزه قلوریه^۷ و قطعه میانه آن سرزمین (اترانت، OTRANTE) متعلق به انکبردی^۸ و قطعه خاوری آن (آلبانی، ALBANIE) از کشور بنادقه (ونیز) است . و بخش چهارم این اقلیم را نیز همچنانکه یاد کردیم آب فرا گرفته و دارای جزایر بسیاری است که بیشتر آنها مانند جزایر بخش سوم نامسکونست و جزایر آباد آن عبارتند از جزیره بلونس (پلوپونز) که در ناحیه شمال باختری واقع است و جزیره اقریطش (کرت) که از وسط این بخش تا زاویه جنوب خاوری آن امتداد می یابد ، و قسمت سه گوشه بزرگی را میان جنوب و باختر بخش پنجم این اقلیم آب فرا گرفته که ضلع باختری آن به آخر بخش در شمال و ضلع جنوبی آن نزدیک بدو سوم بخش منتهی میشود و در جانب خاوری این بخش قطعه ای قریب یک سوم باقی میماند که قسمت شمالی آن چنانکه یاد کردیم در امتداد خمیدگی دریا بباختر میگردد . و در نیمه جنوبی آن قسمت های پایین شام است که از وسط آن کوه لکام^۹ میگردد که در شمال با آخر شام منتهی میشود و از آنجا بسوی ناحیه شمال شرقی منحرف میشود و پس از این انحراف آنرا کوه سلسله^{۱۰} مینامند و از آنجا بسوی اقلیم پنجم میرود و بسمت مشرق انحراف مییابد و قسمتی از بلاد جزیره^{۱۱} را می پیماید و از جانب باختری انحراف آن رشته کوههایی متصل بیکدیگر امتداد می یابد تا اینکه به خلیجی^{۱۲} میرسد که از دریای روم خارج میگردد

۱ - (بکسر ب - ل) Palerme * ۲ - (بفتح ط - ن) Trapani ، «طرابنه» در چاپهای مصر غلط است .
۳ - Mazara . ۴ - Messine ۵ - (بضم غ - د) Gozzo ، «اعدوش» در چاپهای مصر غلط است .
۶ - (بکسر ل) Malta . ۷ - la Calabre ۸ - (بفتح همزه - ضم ب - کسر ر) Lombardie
« انکبردی » در چاپهای مصر غلط است . ۹ - (بضم ل) کوه زیبای لبنان و سلسله کوههایی که از آن جدا میشود ، (le Liban et l' Anti Liban) ۱۰ - Taurus ۱۱ - بر چندین ناحیه اطلاق میشود ولی در اینجا مقصود بلاد مجاهد بن عبدالله است که شرقی اندلس میباشد و بقول صاحب منتهی الارب اهل اندلس از حلق لفظ جزیره همین اراده کنند (فهرست نخبه الدهر) . ۱۲ - Archipel ۱۰

و به پایان شمالی این بخش منتهی میشود . و میان این کوه ها چندین پیچ و خم و گردنه وجود دارد که آنها را دروب (دره ها) مینامند و این دره ها تا بلاد ارمنستان کشیده میشود و در این بخش قطعه ای از آن بلاد در میان کوه های مزبور و کوه سلسله واقعست . و اما جهت جنوبی که آنرا درپیش یاد کردیم مشتمل بر قسمت های پایین شام میباشد و کوه لکام میان دریای روم و آخر بخش از جنوب بشمال از آن میگذرد، بر ساحل دریای همین قسمت شهر انطرسوس^۱ در آغاز جنوب این بخش واقعست و هم مرز عرقه^۲ و طرابلس بر ساحل همان دریا از اقلیم سوم است . و در شمال انطرسوس بترتیب : جبلة^۳ و لاذقیه^۴ و اسکندرونه و سپس سلوقیه^۵ واقع است و پس از آن در قسمت شمال بلاد روم میباشد (آسیای صغیر) . و در جنوب بخش و مغرب کوه لکام که جوانب آن میان دریا و آخر این بخش واقع است حصن خوابی^۶ از بلاد شام واقع شده است و این حصن مخصوص حشیشیان (اسماعیلیان) است که درین عهد آنها را فدایویه (فداییان) گویند و این حصن را مصیات نامند و در مقابل انطرسوس است و در روبروی حصن مزبور در خاور کوه شهر سلامیه^۷ در شمال حمص^۸ واقع است . و در شمال مصیات میان کوه و دریا شهر انطاکیه^۹ است و در مقابل آن در جانب خاوری کوه ، معره است و در خاور آن شهر مراغه واقع است . و در شمال انطاکیه بترتیب شهر های مصیصه^{۱۰} و اذنه^{۱۱} و طرسوس که آخر شام بشمار میرود قرار دارند و روبروی آن از باختر کوه بترتیب قنسرین و عین زربه^{۱۲} میباشد و د بل قنسرین^{۱۳} در جهت خاوری کوه شهر حلب واقع است و روبروی عین زربه منبج^{۱۴} است که آخر شام بشمار میرود . و اما دروب (دره ها - بابها) از سمت راست میان آنها و دریای روم ممالک روم (آناطولی و آسیای صغیر) واقع است که در این روزگار در تصرف

۱ - (بفتح همزه - ط) Antarsous . ۲ - در چایهای مصر «غزه» است (بفتح - غ زمشدد) که شهرست
فلسطین (اقرب) . ۳ - (بفتح ج - ب - ل) شهرست بساحل شام (منتهی الارب) . ۴ - (بکسر ذ -
فتح ی مشدد) شهرست بشام (اقرب الموارد) . نسخه (پ) «عرقه» ۵ - شهرست بروم (منتهی الارب) Séleucic
۶ - در چایهای مصر «حصن خوابی» است . ۷ - سلمیه (بفتح س - ل - تخفیف ی) در چایهای مصر .
۸ - «حمص» بکسر «ح» شهرست بشام (اقرب) . ۹ - (بفتح همزه - فتح ی مشدد) Antioche .
۱۰ - بفتح م - ص آخر Mopsueste . ۱۱ - (بفتح و فتح ن) شهرست نزدیک طرسوس (منتهی الارب)
۱۲ - Anazarbe ۱۳ - (بکسر ق - ن مشدد) Bambyce Hierapolis . ۱۴ - بفتح «م» .

ترکمن است و پادشاه آن ابن عثمان میباشد و در ساحل این ناحیه شهر انطاکیه^۱ و علایا است. و در آن قسمت از بلاد ارمن که میان کوه دروب و کوه سلسله واقع است بترتیب شهرهای مرعش و ملطیه و انقره^۲ واقع است که شهر اخیر تا پایان بخش امتداد می یابد. و رود جیحان از نواحی ارمن، از بخش پنجم این اقلیم، خارج میگردد و رود سیحان در شرق آن قراز میگیرد. رود جیحان در بلاد ارمن جریان می یابد و در سوی جنوب همچنان روانست تا اینکه از کوه دروب عبور میکند و سپس بترتیب از طرسوس و مصیصه میگذرد، آنگاه بسوی شمال غربی خمیدگی پیدا میکند و در جنوب سلوقیه در دریای روم فرو میریزد^۳.

و رود سیحان بموازات جیحان جریان می یابد و به محاذاة انقره^۴ و مرعش میگذرد و از جبال دروب عبور می کند و تا سرزمین شام امتداد می یابد و آنگاه از عین زربه میگذرد و از رود جیحان دور میشود و سپس بسوی شمال غربی خمیدگی می یابد و سرانجام نزدیک مصیصه و در باختر آن برود جیحان می پیوندد^۵ و قسمتی از شهرهای الجزیره در جنوب که انحراف یا خمیدگی کوه لکام تا کوه سلسله بر آن احاطه دارد واقع اند و بترتیب عبارتند از شهرهای رافقه^۶ و رقه^۷ و حران^۸ و سروج^۹ و رها^{۱۰} و نصیبین^{۱۱} و سمیساط^{۱۲} و آمد^{۱۳} این شهرها در دامنه کوه سلسله در پایان جهت شمال خاوری این بخش قرار دارند و از وسط این قطعه رود فرات و رود دجله میگذرد که از اقلیم پنجم خارج میشوند و بلاد ارمنستان را بسوی جنوب می پیمایند تا از کوه سلسله میگذرند و آنگاه فرات از جهت باختری سمیساط و سروج عبور میکند و بخاور منحرف میشود و از نزدیک رافقه و رقه میگذرد و

۱ - در چاپهای مصر «انطاکیه» است ولی صحیح «انطاکیه» یا Santalie میباشد ۲ - در چاپهای مصر «مرعه» است ۳ - دسلان مینویسد: مصب جیحان در شمال شرقی ساوقیه، Seleucie، واقع است. ۴ - Angora، در چاپهای مصر «مرعه» است. ۵ - دسلان مینویسد این دو رود بهم نمی پیوندند. ۶ - در تمام چاپهای مصر و بیروت بنقل «رافقه» است ولی چنین شهری در کتب فرهنگ و جغرافیا دیده نشد بلکه صحیح «رافقه» است که در چاپ پاریس و ونی نیز چنین است. رجوع به تخیة الدهر دمشق و منتهی الارب شود. ۷ - نام چند شهر است و در اینجا مقصود رقه شام است. ۸ - شهرست بشام در جزیره ابن عمر (منتهی الارب) ۹ - (بفتح س) - شهرست نزدیک حران (منتهی الارب) ۱۰ - (بضم ر) Edessa. ۱۱ - (بفتح ن-کسر ب) شهر عظیمی است و آن مرکز دیار ربیعه است (اقرب الموارد). ۱۲ - (بضم س) - فتح م (در چاپهای مصر و بیروت «سمیاط» غلط است: Samosate. ۱۳ - (بکسر م ولی بضم و فتح آن نیز روایت شده است) Amida، رجوع به لغت نامه دهخدا شود.

به بخش ششم می‌رود و رود دجله از خاور آمد می‌گذرد و پس از اندکی بشرق منحرف می‌شود و داخل بخش ششم می‌گردد و در جانب باختری بخش ششم این اقلیم بلاد جزیره^۱ و در سوی خاوری جزیره کشور عراق است که به جزیره پیوسته می‌باشد و بسوی خاور امتداد می‌یابد تا سرانجام بنزدیک آخر این بخش منتهی می‌گردد و در آنجا، دریایان عراق کوه اصفهان پدیدار می‌گردد که از جنوب این بخش فرود می‌آید و بسمت باختر انحراف می‌یابد و همینکه بوسط این بخش در پایان حد شمالی آن میرسد بسوی باختر می‌رود تا از بخش ششم خارج می‌شود و در همان جهت بکوه سلسله در بخش پنجم می‌پیوندد. و بخش ششم را بدو قطعه باختری و خاوری تقسیم میکند چنانکه جایگاه خارج شدن فرات از بخش پنجم در جنوب قطعه باختری است. و جایگاه خروج دجله از آن بخش در قسمت شمالی آنست. اما فرات همینکه ببخش ششم میرسد نخست از قرقیسیا^۲ می‌گذرد و در این ناحیه نهری از آن رو بشمال جدا می‌شود که در سرزمین جزیره جریان می‌یابد و در نواحی آن زمین فرو می‌رود و چون فرات از قرقیسیا مسافت اندکی می‌پیماید بجنوب منحرف می‌شود و از نزدیک خابور^۳ تا غرب رجه^۴ می‌گذرد و از اینجا نهری از آن جدا می‌شود که بسمت جنوب جاری می‌گردد و صفین در قسمت غربی آن باقی می‌ماند آنگاه بسوی خاور منحرف می‌شود و بچندین شعبه منقسم می‌گردد که بعضی از آنها از کوفه و برخی از قصر ابن هبیره^۵ و جامعان^۶ می‌گذرند و همه آنها در جنوب این بخش بسوی اقلیم سوم جاری می‌شوند و در آنجا در خاور حیره و قادسیه بزمین فرو می‌روند. و رود فرات از رجه به سمت مشرق از شمال هیت^۷ و از جنوب زاب^۸ و انبار^۹ می‌گذرد و آنگاه

۱ - La Mesopotamie. ۲ - شهرست بر فرات (منتهی‌الارب). ۳ - نهرست ما بین رأس عین و فرات و نهری شرقی دجله و موصل (منتهی‌الارب). ۴ - نام چند جایگاه ورود و آب و چاه دهم دهی در برابر قادسیه و ناحیه‌ای میان شام و وادی‌القری است و در اینجا ظاهراً دیه برابر قادسیه مراد باشد. ۵ - منسوب به یزید بن عمر بن هبیره... که آنها هنگامیکه از طرف مروان والی عراق شد بر فرات کوفه بنا کرده است رجوع به معجم البلدان شود. ۶ - حله مزیدیه و آن شهرست بنا کرده صدقه بن منصور بن دبیس بن مزید، بفتح م - ی (منتهی‌الارب). ۷ - شهرست بمرات (منتهی‌الارب). ۸ - نام شهری در اندلس و در اینجا نام نهرست بموصل (منتهی‌الارب) ۹ - بفتح همزه، نام چند ناحیه است و در اینجا مقصود نام شهری قدیم بمرات (منتهی‌الارب).

نزدیک بغداد در دجله فرو میریزد .

و اما رود دجله چون از بخش پنجم بدین بخش درآید به سمت خاور به محاذات کوه سلسله که بکوه عراق پیوسته است جریان می یابد و از شمال جزیره ابن عمر^۱ و همچنین از موصل^۲ و تکریت^۳ میگذرد و به حدیثه^۴ منتهی میشود آنگاه به سوی جنوب انحراف می یابد و حدیثه و همچنین زاب کبیر و زاب صغیر در خاور آن باقی میماند و همچنان رو به جنوب از باختر قادسیه میگذرد تا ببغداد میرسد و بافرات در میآمیزد. سپس در سمت جنوب از باختر جر جرایا^۵ جریان می یابد تا از این بخش خارج میشود و به اقلیم سوم میرسد و در آنجا نخست شاخه ها و جویبارهایی از آن منشعب و پراکنده میگردد و سپس بهم می پیوندند و در همان ناحیه نزدیک عبادان^۶ در دریای فارس میریزد و سرزمین واقع در میان دو رود دجله و فرات را تا پیش از آنکه در بغداد بهم پیوسته شوند بلاد جزیره میخوانند و پس از دور شدن دجله از بغداد رود دیگری بدان می پیوندد که از شمال خاوری دجله می آید و روبروی خاوری بغداد به بلاد نهر وان^۷ منتهی میگردد آنگاه بجنوب منحرف میشود و پیش از آنکه دجله باقلیم سوم امتداد یابد با آن در میآمیزد . و میان این رود و کوه های عراق و ایران (اعاجم) شهر جلولاء^۸ و در سمت مشرق جلولاء نزدیک کوه شهرهای حلوان^۹ و صیمره^{۱۰} دیده میشوند. و اما در قطعه غربی این بخش، کوهی پدیدار می گردد که از کوه ایران (اعاجم) آغاز میشود و بسمت مشرق امتداد می یابد تا به پایان این بخش میرسد و کوه مزبور را بنام شهرزور میخوانند و این کوه قطعه یاد کرده را بدو بخش تقسیم میکند . و در جنوب یکی از این دو قطعه کوچک شهر خونجان واقع

۱- شهرست شمالی موصل که آب دجله آنرا از سه طرف محیط است بر شکل هلال (منتهی الارب). ۲- (بفتح ص) شهرست و زمینی میان عراق و جزیره (منتهی الارب). ۳- (بفتح ت) نامیدند بتکریت که نام دختر وائل است (منتهی الارب). ۴- (بفتح ح - ت) موضعی است (منتهی الارب). ۵- (بفتح ج - ج) موضعی است در عراق (منتهی الارب). ۶- (بفتح ع - تشدید ب) جزیره ایست محاط بدو شعبه دجله که در بحر فارس میریزند (منتهی الارب). ۷- (بفتح ن - ر) هم نام شهرست و هم نام سه ده است اعلا و اوسط و اسفل میان واسط و بغداد (منتهی الارب). ۸- (بفتح ج - ل) دهیست ببغداد بر يك منزل از خانقین و جنگ آن مشهور است (منتهی الارب). ۹- (بضم ح) نام دو شهر و دو ده است (منتهی الارب). ۱۰- (بفتح ص - م) شهرست نزدیک دینور (منتهی الارب).

است که در شمال باختری اصفهان می باشد و این قطعه را ایالت بهلوس^۱ مینامند و در وسط آن شهر نهاوند و در شمال آن شهر شهرزور است که در قسمت شمال باختر نزدیک جایگاه تلاقی دو کوه واقع است. و دینور در خاور، نزدیک پایان این بخش است. و در قطعه کوچک دیگر قسمتی از بلاد ارمنستان است که مرکز آن مراغه می باشد و بخشی از کوه عراق را که روبروی آن است کوه برمه^۲ مینامند و این کوه مساکن اکراد است و زاب کبیر و صغیر که بردجله می باشند در پشت این کوه واقع است. و در آخر این قطعه از جهت خاور بلاد آذربایجان است که از شهرهای آن تبریز و ییلقان^۳ می باشد و در زاویه شمال خاوری این بخش قطعه ای از دریای نیطش^۴ است که همان دریای خزر باشد و در قسمت جنوب و باختر بخش هفتم این اقلیم قسمت عمده ایالات بهلوس واقع است که از جمله شهرهای آن همدان و قزوین در آن ناحیه می باشد و بقیه بلاد بهلوس و از آن جمله شهر اصفهان در اقلیم سوم است و بر آن از جنوب کوهی احاطه یافته که از مغرب آن خارج میشود و با اقلیم سوم امتداد می یابد آنگاه کوه مزبور از بخش ششم انحراف پیدا میکند و به اقلیم چهارم میرسد و بقسمت شرقی کوه عراق می پیوندد چنانکه آنرا یاد کردیم. و قطعه خاوری بهلوس را احاطه کرده است و این کوهی که بر اصفهان محیط است از اقلیم سوم به جهت شمال فرود می آید و تا این بخش هفتم امتداد می یابد و در نتیجه از سوی خاور بلاد بهلوس را احاطه میکند و در اینجا بترتیب شهرهای کاشان و قم در دامنه آن واقع است و در نیمه راه امتداد خویش اندکی بباختر انحراف می یابد سپس دایره وار بر میگردد و بسمت شمال خاوری میرود تا در اقلیم پنجم نمودار میشود

۱- در چاپهای مصر و بیروت «هلوس» و در نسخ خطی «بلهوس» است. و بر حسب چاپ پاریس بهلوس، فهلوس یا فهله بمعنی یارتی قدیم است که آنرا بهلو نیز میخوانند (حاشیه دسلان). ۲- در چاپهای مصر «باریا» است. ۳- (بفتح ب - ل) شهریت نزدیک دربند (منتهی الارب). ۴- در فهرست نخبة الدهر بحر «نیطس» مترادف با دریای طرابزنده یا اسود یا بحرالروس آمده است و یاقوت نیز دریای سیاه را «بنطس» میخواند و ابوریحان گوید: و بمیان معموره بزمین سقلاب و روس دریایی است نام او بنطس و مردمان ما او را طرابزنده خوانند (ص ۱۶۸، التفهیم) ولی دسلان بنقل از دسائی، de Sacy، و رینو، Renaud، مینویسد: معمولاً کلمه خزر بر دریای Caspienne اطلاق میشود ولی جغرافی دانان قدیم گاهی هم این نام را بر دریای سیاه اطلاق کرده اند.